

The Position of the State Institution and Its Implications for Contract Law in Iran's Economic Development

1. Farzad Aminpour: PhD student, Department of Law, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran
2. Eraj Babaei*: Associate Professor, Department of Law, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran. Email: Babai.iraj@yahoo.com (Corresponding Author)
3. Naser Masoudi: Assistant Professor, Department of Law, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran

ABSTRACT

Simultaneously with the process of economic development and its increasing centrality in academic and policy discussions, various perspectives have emerged regarding the role of legal rules and regulations, including contract law and the position of the state institution in this context. In line with this situation, the present article seeks to examine the position of the state institution and the implications of contract law for Iran's economic development. The findings of this study indicate that, first, the rationale for supporting state regulatory intervention in contract law to achieve economic development stems from historical experience. Relying solely on the market to attain development without state intervention does not guarantee justice, and excessive government intervention, without the participation of institutions such as the market and other independent entities, endangers freedom. Therefore, state intervention in the form of regulation is necessary to prevent the violation of fundamental rights while ensuring market participation, thereby directing contract law toward sustainable economic development. Second, in addition to the regulatory role of the state and related institutions, securing property rights and eliminating excessive regulations and complex, non-transparent laws—elements that facilitate the formation of productive contracts and serve as drivers of economic development—are fundamental requirements. Iranian policymakers and legislators must focus on these factors to achieve economic development.

Keywords: *state institution, contract law, economic development, institutionalists*

How to cite: Aminpour, F., Babaei, E., & Masoudi, N. (2026). The Position of the State Institution and Its Implications for Contract Law in Iran's Economic Development. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 8(2), 1-26.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 31 July 2025

Revise Date: 22 December 2025

Accept Date: 28 December 2025

Initial Publish Date: 28 December 2025

Final Publish Date: 22 June 2026

جایگاه نهاد دولت و آثار مترتب بر حقوق قراردادهای در توسعه اقتصادی ایران

۱. فرزاد امین پور: دانشجوی دکترای حقوق خصوصی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران
۲. ایرج بابائی*: دانشیار گروه حقوق، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران. پست الکترونیک: Babai.iraj@yahoo.com (نویسنده مسئول)
۳. ناصر مسعودی: استادیار گروه حقوق، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران

چکیده

همزمان با فرآیند توسعه اقتصادی و در کانون توجه قرار گرفتن آن بحث‌ها و نظرات مختلفی در خصوص نقش قواعد و قوانین حقوقی از جمله حقوق قراردادهای و جایگاه نهاد دولت در این زمینه به وجود آمد متناسب با این وضعیت مقاله حاضر تلاش دارد تا مسئله‌ی، جایگاه نهاد دولت و آثار مترتب بر حقوق قراردادهای در توسعه اقتصادی ایران را مد نظر قرار دهد یافته‌های مقاله حاکی از آن است که اولاً، دلیل حمایت از دخالت دولت تنظیم‌گر در حقوق حاکم بر قراردادهای در راستای نیل به توسعه اقتصادی، از این جهت است که بنابر تجربه‌ی تاریخی، صرف اتکاء به بازار برای رسیدن به توسعه بدون دخالت دولت عدالت تضمین نمی‌شود و گستراندن بیش از حد دخالت دولت بدون مشارکت نهادهایی مانند بازار و دیگر نهادهای مستقل، آزادی در ورطه‌ی خطر قرار می‌گیرد؛ از این رو دخالت دولت از نوع تنظیم‌گری برای ممانعت از تضییع حقوق بنیادین در کنار مشارکت بازار است که می‌توان حقوق قراردادهای را در راستای نیل به توسعه‌ی پایدار اقتصادی هدایت نمود. ثانیاً؛ علاوه بر دولت تنظیم‌گر و نهادهای مرتبط، امنیت حقوق مالکیت و حذف مقررات اضافی و قوانین پیچیده و غیرشفاف که زمینه‌های انعقاد قراردادهای مولد را فراهم می‌نماید و از اسباب توسعه اقتصادی است از جمله مقومات و پیش‌شرط‌هایی است که سیاست‌گذاران و قانونگذاران ایرانی باید برای تحقق توسعه‌ی اقتصادی بر آن‌ها تمرکز نموده و عطف توجه داشته باشند.

واژگان کلیدی: نهاد دولت، حقوق قراردادهای، توسعه اقتصادی، نهادگرایان

نحوه استناددهی: امین پور، فرزاد، بابائی، ایرج، و مسعودی، ناصر. (۱۴۰۵). جایگاه نهاد دولت و آثار مترتب بر حقوق قراردادهای در توسعه اقتصادی ایران. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۸(۲)، ۱-۲۶.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۹ مرداد ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ دی ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۷ دی ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۷ دی ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۵

تحقق توسعه‌ی به طور اعم و توسعه‌ی اقتصادی به طور اخص، بعد از جنگ جهانی دوم به یکی از مسائل بسیار مهم هم در محافل عمومی و هم در محافل آکادمیک بدل شد. برای نیل به چنین اهدافی نظریه‌ها و ادبیات گسترده و متنوعی در قلمرو مکاتب توسعه بروز و ظهور یافت که هر یک عوامل ایجاد تقرر و تحقق توسعه را در امری متمایز از دیگری جستجو می‌کردند. فرهنگ، اقتصاد، سیاست، مذهب، جغرافیا، و حتی روانشناسی و خلیات ملت‌ها به عنوان عواملی تلقی می‌شدند که فهم توسعه‌یافتگی برخی از ملت‌ها و عدم توسعه‌یافتگی برخی دیگر را باید در آن‌ها پیگیری نمود. در میان مکتب نهادگرایی با کشیدن خط بطلان بر تمامی این نظریات ریشه‌های توسعه و توسعه‌نیافتگی جوامع را در عوامل نهادی جستجو می‌نمود. نهادها به عنوان قوانین بازی سازمان‌های یک کشور، از نظر نهادگرایان نقش اصلی را در دستیابی ملت‌ها برای دستیابی به توسعه و فقدان آن‌ها را عامل شکست ملت‌ها در این راه قلمداد می‌نمایند. استوار بر این استدلال، مسأله‌ی اصلی مقاله حاضر این است که با تکیه بر چهارچوبی نهادگرایانه چگونه می‌توان مقوله‌ی توسعه‌یافتگی اقتصادی در ایران را از طریق حقوق حاکم بر قراردادها مورد سنجش قرارداد. در حقیقت، پیگیری مسأله‌ی توسعه‌ی اقتصادی از طریق حقوق حاکم بر قراردادها یادآور نهضت «اقتصاد و حقوق» است که در صدد تحلیل اقتصاد حقوق بود. بدین معنا که قانونگذاری را از حیث کارایی و پیامدهای اقتصادی‌ای که در جامعه به دنبال دارد مورد سنجش و داوری قرار می‌داد و به نوعی معتقد بود که بازارها از دادگاه‌ها کارآمدتر هستند. استوار بر این استدلال در تحقیق پیش‌رو، تلاش می‌شود تا بر این مسأله تمرکز شود که چگونه می‌توان از طریق حقوق حاکم بر قراردادها با تعبیه‌ی نهادهایی مانند دولت تنظیم‌گر به جای دولت تصدی‌گر، وجود یک نظام حقوقی باثبات، امنیت حقوق مالکیت و حذف قوانین اضافی و پیچیده و مقررات‌زدایی از نظام حاکم بر قراردادها، مسیر توسعه‌ی اقتصادی را از این طریق هموار نمود.

اهمیت و ضرورت مقاله حاضر در قالب بحث نسبت حقوق قراردادها و توسعه‌ی اقتصادی از این رو است که ورود به بحث توسعه از نظرگاه حقوقی شاید کمتر از عوامل دیگر مورد توجه اهل نظر قرار گرفته است. بدین ترتیب، پردازش مسأله‌ی توسعه‌ی اقتصادی از طریق حقوق قراردادها به عنوان ناحیه‌ای مهم در قلمرو اندیشه‌ی حقوقی ضرورتی است که عدم توجه به آن پژوهشگران این عرصه را با فقر ادبیاتی بسیار اساسی مواجه می‌نماید. از جهت ضرورت در قلمرو عمل نیز توجه به حقوق حاکم بر قراردادها و نحوه‌ی کارایی قوانین در راستای انعقاد قراردادهایی با ماهیت مولد و غیرسوداگرانه، امری است که می‌تواند فراهم‌کننده‌ی افق‌ها و نظامی از دانایی برای قانونگذاران و سیاستگذاران باشد که با اتکاء بر آن بتوانند قوانین را به سمت کارآمدی و حداکثرسازی منافع اقتصادی هدایت نمایند و در نتیجه توجه به این معیار می‌تواند از تصویب مقررات اضافی و متورم و بی‌مصرف ممانعت به عمل آورد.

نهادهای قانونی و تأثیر آن بر توسعه‌ی اقتصادی

نوع ارتباط میان ساختارهای حقوقی و توسعه‌ی اقتصادی یکی از نقاط عطف در نظریه‌ی نهادگرایان محسوب می‌شود. در واقع، نهادگرایان در ارتباط با نسبت میان نهادهای قانونی و توسعه‌ی اقتصادی، بر این عقیده هستند که آن‌ها در سیاستگذاری برای توسعه، به دنبال چینش ساختارهای حقوقی و اقتصادی خاصی نیستند، بلکه بر این نظر هستند که نهادها و مقررات قانونی و حقوقی بایستی طوری اصلاح و یا تعدیل گردند که موانع توسعه‌ی بازار برطرف شده و شرایط عملکرد بهینه‌ی نظام اقتصادی مهیا شود (North, 1998). در این راستا می‌توان گفت هر چه میزان تخصیصی شدن و تعداد و تنوع صفات با ارزش مقررات و قراردادهای حقوقی بیشتر باشد، نهادهای قابل اطمینانی که به افراد اطمینان می‌دهد تا بدون نگرانی و تردید، به پذیرش قراردادهای پیچیده تن در دهند، اهمیت بیشتری می‌یابد. بنابراین، حرکت ناموزون و

درازد مدت از سنت‌ها و رسوم غیرمدون، به سوی قوانین مکتوب، با تخصیصی شدن روزافزون و تقسیم کار فزاینده مرتبط می‌باشد که با جوامع پیچیده‌تر (North, 1998) تناسب بیشتری دارد. در واقع، به اعتقاد نهادگرایان، قوانین و مقررات بخشی از شبکه‌ی بزرگتری از محدودیت‌ها و هنجارهای غیررسمی هستند که فعالیت افراد و بنگاه‌ها را در امورات اقتصادی و اجتماعی هدایت می‌نماید. به نوعی که این شبکه‌ی محدودیت‌های غیررسمی یا فرهنگ، راه‌حلی‌هایی تعادل‌بخش برای بازی‌های تکرارشونده‌ی تعاملات اجتماعی می‌باشند (Kerkmeester, 1999). بدین‌سان، از نقطه نظر مکتب نهادگرایی، قوانین و مقررات، وظیفه‌ی تسهیل مبادلات، فراهم ساختن بستر مناسب و ایجاد فرصت‌های سودآور برای عاملان اقتصادی و تشویق انواع خاصی از مبادلات، رتق و فتق اختلافات و در نهایت کاهش هزینه‌های مبادلاتی و ممکن نمودن انجام معاملات پیچیده را به عهده دارد (Nasiri Aghdam, 2005). به هر تقدیر، نهادگرایان و به ویژه داگلاس نورث و عجم اغلو در نسبت میان توسعه‌ی اقتصادی و نهادهای قانونی، نهادها را به دو نوع «نهادهای حمایت‌کننده از حقوق مالکیت» و «نهادهای تضمین‌کننده‌ی اجرای قراردادهای» تقسیم می‌نمایند و از اهمیت آن‌ها در روند رشد و توسعه‌ی اقتصادی بحث می‌کنند. نهادهای حمایت‌کننده از حقوق مالکیت، قوانین و مقررات حاکم در یک جامعه می‌باشند که از حقوق شهروندان در برابر قدرت دولت و طبقه‌ی قدرتمند حفاظت و حمایت می‌کنند؛ این نهادها در مقایسه با نهادهای قراردادی به تعاملات بین سیاستمداران و دولت-جامعه ارتباط دارند. اما نهادهای قراردادی، قوانین و مقرراتی هستند که ناظر بر قراردادهای بین افراد یک کشور همانند وام‌دهندگان و وام‌گیرندگان است. نهادهای حقوق مالکیت رابط عمودی بین افراد یا بنگاه‌ها و دولت هستند در حالی که نهادهای قراردادی رابط افقی بین بنگاه‌ها و افراد (Dadgar, 2014) هستند. گرچه از نظر نهادگرایان هم نهادهای حقوق مالکیت و هم نهادهای قراردادی بر توسعه‌ی اقتصادی تأثیرگذارند اما نهادهای حقوق مالکیت در توضیح‌دهندگی تفاوت کشورها در خصوص توسعه‌ی اقتصادی نسبت به نهادهای قراردادی از اهمیت بیشتری برخوردارند. به همین خاطر نهادگرایان توجه خود را بیشتر بر روی حقوق مالکیت متمرکز نموده و اعتقاد دارند، ایجاد حقوق مالکیت کارا بایستی در قلب سیاست‌های توسعه‌ای قرار گیرد و در تدوین قوانین، به ساختار نظام قانون‌گذاری پرداخته و معتقدند هر چه ساختار سیاسی قدرت، دموکراتیک‌تر و تدوین قوانین توسط همه‌ی گروه‌های درگیر با موضوع صورت پذیرد، راه‌حل‌ها بهتر و کارآمدتر (Keyvani Amina, 2006) خواهد شد. از این‌رو، در ادامه ابتدا به نسبت میان نهاد حقوق مالکیت و توسعه‌ی اقتصادی و نهادهای تضمین‌کننده‌ی قراردادهای از منظر نهادگرایان پرداخته می‌شود.

نهاد حقوق مالکیت

نهاد مالکیت یکی از مهمترین ارکان و ساختارهای حقوقی برای تحقق توسعه‌ی اقتصادی از منظر نهادگرایان می‌باشد. تعریف و تضمین رسمی حقوق مالکیت و در واقع یکپارچه‌سازی نظام مالکیت با ادغام بخش خارج از قانون در بخش رسمی، و تأثیر آن بر تولید و انباشت سرمایه و در نتیجه کارایی و «توسعه‌ی اقتصادی» امری نیست که از نظر متفکران قلمرو اقتصاد و حقوق پوشیده باشد؛ چرا که تعریف و تضمین حقوق مالکیت باعث می‌شود تا دارایی‌ها به آسانی به سرمایه‌ی فیزیکی تبدیل شوند. به نحوی که می‌توان گفت افزایش قابل توجه سرمایه در غرب طی قرون اخیر محصول بهبود تدریجی نظام‌های مالکیت بوده است که به کارگزاران اقتصادی اجازه داد تا به قدرت بالقوه‌ی دارایی‌هایشان پی ببرند و بنابراین در موقعیتی باشند تا پول غیرتورمی تولید کرده و با آن بتوانند تولید اضافی خلق کرده و از نظر مالی تأمین کنند (De Soto, 2006). در حقیقت، تعریف و تضمین حقوق مالکیت باعث می‌شود که افراد به دارایی‌های خود به عنوان یک مفهوم اقتصادی و اجتماعی بنگرند و چنین نگرشی باعث خواهد شد که دارایی‌ها از حالت سرمایه‌ی بیکار و مرده به سرمایه‌ی زنده تبدیل شوند. بدیهی است برای این که بتوان از دارایی‌های فیزیکی ارزشی اضافه‌تر از ارزش خود آن‌ها تولید کرد، نیاز به تعریف دقیق حقوق مالکیت و حفاظت از آن

در چارچوب یک نظام یکپارچه است (Samadi, 2010). علاوه بر این، برای استفاده از فرصت‌های موجود جهت ایجاد ارزش اضافی از دارایی‌ها، به اطلاعاتی درباره‌ی ویژگی‌های اقتصادی و اجتماعی هر دارایی نیاز می‌باشد. تعریف نادقیق و گاهی اوقات نبود یک تعریف درست و واضح از حقوق مالکیت باعث می‌شود که افراد اطلاعات پراکنده درباره‌ی ویژگی اقتصادی و اجتماعی یک دارایی داشته باشند، به گونه‌ای که در بخش خارج از قانون، مبادلات به مبادلات شخص محدود شده و دارایی به سرمایه‌ی مولد و زنده تبدیل نشود. لیکن در صورت وجود تعریف روشن و دقیق از حقوق مالکیت و ایجاد یک نظام مالکیت یکپارچه، این اطلاعات به آسانی در دسترس قرار می‌گیرد و افراد به راحتی می‌توانند فرصت‌های موجود را ارزیابی کرده و بنابراین تولید سرمایه (Samadi, 2010) نمایند.

همچنین، پاسخگودن مردم در مقابل رفتارهای خود یکی دیگر از کارکردهای نظام مالکیت رسمی می‌باشد. هنگامی که حفاظت قانونی از حقوق مالکیت صورت نگیرد، مردم مجبور خواهند شد برای حمایت از حقوق دارایی‌های خود به روابط همسایگی و ترتیبات محلی روی آورند و تنها توسط اقوام درجه یک و همسایه‌های خود به عنوان طرف قرارداد، جدی گرفته شوند. تعریف و تضمین حقوق مالکیت برای تمام افراد، یعنی ادغام تمام نظام‌های مالکیت موجود در یک قانون رسمی، باعث خواهد شد که افراد از ترتیبات محدود محلی رهایی‌یافته و داخل یک نظام منسجم‌تر پاسخگویی رفتارهای اقتصادی و اجتماعی خود باشند. استوار بر چنین اهمیتی است که داگلاس نورث نیز بیان می‌دارد که ناامنی حقوق مالکیت باعث می‌شود که بنگاه از روش‌های فنی با سرمایه‌ی اندک و بدون نیاز به عقد «قراردادها»ی درازمدت استفاده کند (North, 1998). در این صورت، بنگاه‌ها به جز بنگاه‌های تحت حمایت یا مدیریت دولت، کوچک خواهند شد. از این استدلال نورث می‌توان چنین استدلال کرد که حفاظت کامل از حقوق مالکیت و امنیت ناشی از آن باعث انباشت بیشتر سرمایه خواهد شد. وی شاهد تاریخی چنین امری را انگلستان قرن هفدهم می‌داند که آن زمان افزایش امنیت حقوق مالکیت به گسترش سریع بازارهای سرمایه‌ی خصوصی و دولتی (De Soto, 2006) منجر گردید.

به طور کلی، نهادگرایان اعتقاد دارند که تخصیص منابع در جامعه از طریق ساختارهای نهادی متفاوت و خصوصاً روابط سیاسی گوناگون صورت می‌گیرد. این اقتصاددانان اعتقاد دارند که بیشتر منابع در کشورهای درحال توسعه در اختیار نخبگان محلی و افراد دارای مناصب سیاسی است و اغلب یک تبانی عمده بین نخبگان محلی و افراد دارای قدرت سیاسی در فرایند تخصیص منابع وجود دارد که باعث می‌شود تخصیص منابع تحت کنترل آن‌ها باشد. در چنین فضا و اتمسفری، نبود یک تعریف واضح و روشن از حقوق مالکیت و حفاظت از آن باعث خواهد شد که تخصیص منابع به نفع افراد دارای قدرت سیاسی صورت گیرد.

استوار بر چنین استدلالاتی می‌توان گفت که «توسعه‌ی اقتصادی» چیزی جز مبادله‌ی سریع، ارزان و راحت بسته‌های حقوق مالکیت نخواهد بود (Renani, 2005). تعریف و حفاظت از حقوق مالکیت باعث می‌شود که افراد با نگهداری دارایی‌های مختلف، به متنوع‌سازی ریسک‌های مرتبط زمانی¹ غیرقابل اجتناب مربوط به دارایی‌ها بپردازند. همچنین مالکیت دارایی است که باعث می‌شود افراد برای نتایج عمل یا بی‌حرکتی خود مسئولیت‌پذیر باشند. از آن‌جا که یک جنبه‌ی اساسی رشد اقتصادی این است که مسئولیت‌پذیری افراد را شامل می‌شود، تعریف و تضمین حقوق مالکیت که چنین مسئولیت‌پذیری را ایجاد خواهد کرد (Samadi, 2010). بنابراین، به طور کلی می‌توان در ارتباط با نسبت میان حقوق مالکیت که حقوق قراردادها در درون قلمرو آن جریان پیدا می‌کند و توسعه‌ی اقتصادی، به گفتن این اندیشه خطر کرد که حفاظت از حقوق مالکیت باعث انباشت سرمایه‌های فیزیکی، انسانی و اجتماعی، افزایش پس‌انداز، افزایش کارایی اقتصادی، تخصیص بهینه‌ی منابع،

1. Time-Related Risks

کاهش فعالیت‌های رانت‌جویی خصوصی و دولتی و در نهایت تسریع رشد و توسعه اقتصادی و در یک کلام بهبود عملکرد اقتصادی می‌شود. در خصوص مسئولیت حفاظت از حقوق مالکیت نیز دو نظریه‌ی نظم‌دهی خصوصی و تمرکزگرایی قانونی وجود دارد. طبق نظریه‌ی نظم‌دهی خصوصی، کارفرمایان اقتصادی برای به دست آوردن منافع متقابل ناشی از مبادله از طریق قرارداد، بدون ارجاع به نقش دولت، حقوق مالکیت را تعریف و از آن حفاظت می‌کنند. اما در نظریه‌ی تمرکزگرایی قانونی برخلاف نظریه‌ی نظم‌دهی خصوصی، اعتقاد بر این است که حقوق مالکیت را باید دولت تعریف و تضمین کند. طرفداران این نظریه اعتقاد دارند که حقوق مالکیت بدون تقویت قانونی برنامه‌ریزی و بدون در نظر گرفتن انحصاری دولت نمی‌تواند وجود داشته باشد (Samadi, 2010) اما نهادگرایان با تأکید بر وضعیت نهادی جامعه بر این اعتقاد هستند که حکمرانی مطلوب در قلمرو حقوق مالکیت و آثار مترتب بر آن در حوزه «توسعه اقتصادی» به مثابه‌ی هنجار برتر ناشی از انعقاد قراردادها، جز از مجرای تقویت و همکاری متوازن نهاد حکومت، جامعه و بخش خصوصی به نتایج مدنظر منجر نخواهد شد.

نهادهای تضمین‌کننده‌ی قراردادها

قابلیت اجرایی قوانین و تعبیه‌ی سازوکارهای مناسب برای اجرای کم هزینه‌ی آن‌ها همواره یکی از پیش‌شرط‌های قانون‌گذاری کارآمد بوده است. از این‌رو، نهادگرایان نیز معتقدند قوانین را بایستی با توجه به هزینه‌های اجرایی آن‌ها وضع نمود؛ زیرا که گاهی اوقات هزینه‌های اجرای قانون از منافع آن بیشتر شده و بنابراین در عرصه‌ی دو کالای عمومی قانون و اجرا، بایستی همه‌ی مسایل در عملیاتی کردن و اجرای قوانین لحاظ شود (Keyvani Amina, 2006). همچنین، به نظر متفکرین نهادگرا، ساختار نظام اجرا و کثرت و شدت نقایص و ضعف‌های نظام اجرا در هزینه‌های اجرایی قراردادها و قوانین مؤثر است. به نحوی که نهادهای ضعیف قراردادی توان بنگاه‌های خصوصی برای حل و فصل مخاصمات، تنوع‌بخشی در برابر ریسک، شکل‌دهی به بازارهای بزرگ و انتخاب ساختارهای سازمان بهینه را محدود می‌کند. در نتیجه کیفیت این نهادها در زمینه‌ی اجرای مقررات بر توسعه‌ی اقتصادی تأثیر می‌گذارد (Dadgar, 2014)؛ به عنوان مثال دلایل ناقص بودن نظام اجرا می‌تواند به علت هزینه‌بر بودن اندازه‌گیری خصوصیات قراردادها و یا عهده‌دار بودن امر اجرای قوانین توسط کارگزاران دارای نفع شخصی باشد؛ چرا که در جوامع با نهادهای دموکراتیک و مردمسالار تضمین‌کننده‌ی اجرای قراردادها، علاوه بر سهولت فضای کسب و کار، احترام به قوانین از درجه‌ی بالایی برخوردار بوده و احتمال تخلف از اجرای قراردادها پایین است.

مبتنی بر این استدلال و با تمرکز بر قابلیت اجرای قوانین و نسبت آن با توسعه به طور عام و توسعه‌ی اقتصادی به طور خاص است که نهادگرایانی مانند داگلاس نورث معتقدند که یکی از دلایل اصلی تجربه‌ی ناموفق انتقال نهادها و قوانین از کشورهای «با دسترسی باز به قانون» به کشورهای «دسترس محدود به قانون» عدم زمینه و بسترهای اجرایی مناسب در کشورهای دسته‌ی دوم می‌باشد؛ چرا که اغلب این کشورها قوانین اساسی و تجارت خود را از روی قوانین کشورهای توسعه‌یافته اقتباس نموده‌اند، لیکن ضعف نظام اجرا و ناتوانی این جوامع در بسط شیوه‌های کارآمد و کم‌هزینه‌ی اجرا، مهم‌ترین عامل رکود تاریخی و اشتغال ناقص این جوامع (North, 1998) و در نتیجه عدم موفقیت توسعه در ابعاد مختلف و بویژه توسعه‌ی اقتصادی بوده است.

از منظر نهادگرایی نسبت توسعه و قابلیت اجرای قوانین و قراردادها از این وجه نیز قابل پیگیری است که با تقسیم جوامع به دو دسته‌ی «جوامع با دسترسی محدود به حقوق مالکیت و قانون» و «جوامع با دسترسی همگانی به قانون»، می‌توان توسعه را گذر از جامعه‌ی نوع اول به جامعه‌ی نوع دوم تعریف کرد. اما از نظر نهادگرایان مهمترین مخاطره در بحث توسعه‌ی کشورهای در حال توسعه، انتقال بی‌مقدمه و بدون بسترسازی‌های لازم نهادهای جوامع نوع اول به جوامع نوع دوم است. بنابراین، از این نظر جوامع نوع دوم باید ابتدا مراحل مختلفی را با

موفقیت سپری کنند و آنگاه به جامعه‌ی نوع دوم دست یابند (North, 2017). استوار بر این استدلال، گذر از جامعه‌ی نوع اول به جامعه‌ی نوع دوم با انتقال نهادها (قوانین و مقررات، سازمان‌ها و مؤسسات) و تقلید از نوع دوم امکان‌پذیر نیست؛ چرا که الگوبرداری از نهادهای جوامع دسترسی باز به فروپاشی نظم‌های درونی جوامع می‌انجامد و نه تنها کمکی به این جوامع نمی‌کند بلکه آن‌ها را در معرض خشونت فراگیر قرار می‌دهد (North, 2017). در واقع، از این نظر توصیه‌ی اقتصاددانان برای حذف رانتهای اقتصادی در قالب سیاست‌های مختلف مانند خصوصی‌سازی و شکل‌گیری بازارهای رقابتی و توصیه‌ی اندیشمندان علوم اجتماعی برای شکل‌گیری احزاب و انتخابات آزاد یا قابلیت اجرا ندارد یا آن‌که با محتوای کاملاً مغایر، اجرا می‌شود و یا در صورت اجرا نظم‌های اقتصادی و سیاسی را مختل می‌کند. بدین ترتیب، در مقام ایجاب و ارائه‌ی راه‌حل، نهادگرایان معتقدند که به جای الگوبرداری مقلدانه از جوامع باز، بهتر آن است که ابتدا جوامع با دسترسی محدود به قانون و بدون وجود زمینه‌های اجرای قوانین و قراردادهای خود فاصله گرفته و به یک «جامعه‌ی بالغ» ارتقاء یابند. معیار تمایز دو جامعه‌ی شککننده و بالغ نیز در حفظ امنیت و پرهیز از آشوب و خشونت می‌باشد. جامعه‌ی شککننده جامعه‌ای است که نظم و امنیت در آن شککننده و بر عکس جامعه‌ی بالغ جامعه‌ای است که احتمال بر هم خوردن نظم در آن اندک یا منتفی شده است (North, 2017). در کل، سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی باید کمک کنند تا نظم و امنیت از حالت شککننده به وضعیت پایدار تحول یابند. در نتیجه، به صراحت می‌توان گفت قوانین، مقررات، قراردادهای دیگر نهادها، از نظر مکتب نهادگرایی در صورتی می‌تواند مسیر توسعه‌ی اقتصادی را در کشورهای در حال توسعه فراهم نمایند که قابلیت و زمینه‌ی اجرای این قوانین فراهم گردد؛ چرا که در غیر این صورت هزینه‌ی این قوانین از منافع آن‌ها بیشتر خواهد شد و به جای ایجاد ثبات و توسعه، درست به ضد خویش بدل خواهند شد.

با این توصیف، می‌توان گفت که نهادهای تضمین‌کننده‌ی اجرای قراردادهای در ارتباط تنگاتنگ و ارگانیک با نهادهای حامی حفاظت از حقوق مالکیت قرار دارند؛ زیرا از آنجا که نهادهای حقوق مالکیت ناظر به روابط مردم با حاکمیت و طبقه‌ی ذی‌نفوذ اجتماعی است، تنظیم این نوع روابط از طریق کانال‌های غیررسمی ممکن نیست. در نتیجه اگر کشوری خواهان تصحیح و اصلاح در مسیر توسعه‌ی اقتصادی خود است لازم است تا به تقویت این نوع نهادها بپردازد. چرا که بر اساس دیدگاه اقتصاددانان نهادگرا و از جمله نورث با رشد و توسعه‌ی بیشتر اقتصادی از میزان اهمیت نهادهای غیر رسمی کاسته شده و اهمیت نهادهای رسمی بیشتر می‌شود. در نتیجه در کشورهای توسعه‌یافته و با دسترسی باز به قانون، ابزارهای غیررسمی جانشینی برای نهادهای رسمی نیستند و نیاز به ساز و کارهای پیشرفته‌ی اقتصادی برای رفع مشکل اجرای قراردادها احساس می‌شود. به همین دلیل تأثیر این نوع قراردادها بر افزایش تولید ناخالص سرانه در این گونه کشورها محسوس است لیکن در گروه کشورهای با درآمد پایین‌تر از حد متوسط و دسترسی محدود به قانون، افراد با استفاده از سازوکارهای غیررسمی (سازوکارهای جانشین نهادهای قراردادی) به حل مشکل قراردادها (Dadgar, 2014) اقدام می‌نمایند.

در نتیجه می‌توان گفت در کشورهای صادرکننده نفت به غیر از نهادهای حقوق مالکیت، آن هم به صورت بسیار ضعیف، نهادهای اجرای قراردادها تأثیر چندانی بر توسعه‌ی اقتصادی ندارند؛ زیرا در اکثر این کشورها بیشتر درآمد از طریق استخراج و فروش نفت و فرآورده‌های آن حاصل می‌شود و غالب این کشورها نیازی به ایجاد این نوع نهادها، برای کارآمدتر کردن مدیریت اقتصادی کشور نمی‌بینند و در اغلب موارد به دلیل تخصیص غیربهبینه و نامطلوب منابع، حتی افزایش درآمد حاصله از طریق استخراج و فروش نفت به مسائل و مشکلات اقتصادی دیگری همانند بیماری هلندی، فساد گسترده، رانت‌جویی، تضعیف نظام مالیاتی، تضعیف نهادهای مؤثر تصمیم‌گیر اقتصادی و مسائل بیشمار دیگری منجر می‌شود که می‌تواند سطح توسعه و رفاه اقتصادی را با مخاطره روبرو نماید که از آن به عنوان «نفرین منابع» یاد می‌شود. به طور

کلی، ساز و کارهای اجرای قراردادهای در کشورهای با سطح اقتصادی و مدیریتی متفاوت بر توسعه اقتصادی اثرات متفاوتی می‌گذارد و نمی‌توان آن را تابع حکم یکسان و واحدی قرار داد.

حق تنظیم‌گری دولت‌ها

رابطه‌ی «قوانین» و «دولت» از منظر نهادگرایان رابطه‌ی یک‌سویه و تک‌بعدی نیست. قائلان به رابطه‌ی یک‌سویه و تک‌بعدی میان قوانین و دولت، از نقطه‌نظر تاریخی، به «نظریه‌های دولت‌محور» و «نظریه‌های جامعه‌محور» راه می‌برند؛ چرا که این نظریه‌ها نیز با نگاه و نگرشی تک‌بعدی حق تقدم و تعیین‌کنندگی را به یکی از دو نهاد دولت یا جامعه نسبت می‌دادند. نقطه‌ی عزیمت نظریه‌های دولت‌گرا این است که دولت صرفاً نهادی در کنار و هماهنگ با مجموعه‌ای از نهادهای تحت اداره‌ی نخبگان نیست؛ بلکه سازمانی مستقل و بسیار قدرتمند است که می‌تواند بر جامعه مسلط شود. از این رو، متفکران این نظریه، تمرکز خود را از نظام اجتماعی کلی به جایگاه منحصر به فرد دولت در وضع قواعد و ایجاد تغییرات اجتماعی معطوف ساختند (Asadi, 2017). از دیگر سو، نظریه‌های جامعه‌محور معتقد هستند که اقتدار از جامعه به دولت جریان دارد. این دیدگاه مقامات دولت را تابع تمایلات و حتی تحت کنترل گروه‌های ذی‌نفع یا طبقات اجتماعی جامعه می‌دانند. بدین ترتیب، در نسبت میان قوانین و دولت، نظریه‌های دولت‌محور، قوانین را محصول اراده‌ی فائقه‌ی دولت و نظریه‌های جامعه‌محور، ماهیت و عملکرد دولت را تابع قوانین به حساب می‌آورند. اما نهادگرایان، تحلیل دولت به عنوان یک بازیگر منفرد منسجم را کنار نهاده و در عوض تحلیل ابعاد مختلف ارتباط دولت با نیروها و نهادهای اجتماعی را در دستور کار قرار می‌دهند. در واقع، تأکید بر ویژگی ارتباطی نهادها (Lundstrom, 2002) از مهم‌ترین مباحثی است که نشان از فاصله گرفتن نهادگرایی از چشم‌اندازهای یک‌سویه در ارتباط با تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی به طور عام و نسبت «قوانین» و «دولت» به طور خاص دارد.

استوار بر این توصیف، بررسی نقش و جایگاه دولت در راستای چگونگی مداخله در حقوق حاکم بر قراردادهای و نسبت آن با توسعه اقتصادی در اندیشه‌ی نهادگرایان از جایگاه مهمی برخوردار است. در نظریه‌ی نهادگرایی با رویکرد توسعه اقتصادی، دخالت دولت برای کاهش هزینه‌ی معاملاتی بوده و علت اساسی شکست بازار هزینه‌ای تعبیر می‌شود که این نهاد بر اقتصاد تحمیل می‌نماید. در واقع، بر اساس این نظریه دولت با وضع مقررات بر چگونگی کارکرد عوامل اقتصادی نظارت دارد؛ بنابراین، در این نظریه نهاد دولت در کنار نهاد بنگاه و بازار باید وجود یابد و اندازه‌ی بهینه‌ی دولت بر حسب درجه‌ی توسعه‌یافتگی و کارکرد نهادهای بنگاه و بازار در حدی است که هزینه‌های معاملاتی کلی اقتصاد را به حداقل برساند. دولت نهادگرا باید وظیفه‌ی مکمل بازار و بنگاه‌بودن را به دوش بکشد و در زمینه‌های فعالیتی جانشین بنگاه و بازار، به حداقل ممکن بسنده کند. دولت در زمینه‌ی مسائلی چون حقوق مالکیت، دستگاه قضایی، امنیت، تعریف استانداردها، ثبات اقتصادی که فعالیت بازار و بنگاه وابسته به آن است، باید فعالیت خود را گسترش دهد و برای فعالیت‌هایی که جانشین فعالیت بازار می‌شود، باید سیاست کاهش را پیش گیرد؛ در این زمینه در مقام مثال می‌توان به تولید کالاهای عمومی قابل تولید به شیوه‌ی خصوصی یا تولید کالاهای خصوصی دارای آثار جانبی مثبت و یا حتی تولید کالاهای خصوصی معمول (Renani, 2005) اشاره کرد.

کوز از نظریه‌پردازان این مکتب مدعی است که اگر دولت حقوق مالکیت را به طور شفاف تعیین و تصریح کند، عوامل اقتصادی خواهند توانست هر گونه پیامد خارجی حاصل از شکست بازار را درونی کنند. اگر افراد، شکست‌های بازار و کاستی‌های آن را درونی کنند، توجیه دخالت دولت از بین می‌رود. با تعیین حقوق مالکیت افراد، پیامدهای خارجی منفی و مثبت به صورت ایجاد ضرر در مالکیت افراد یا استفاده از مالکیت افراد خواهد بود و باید هزینه‌ی آن داده شود؛ البته استفاده از این حقوق برای افراد همراه با هزینه‌ی معاملاتی است (Dadgar, 2005).

(2014). به تعبیر کوز موارد شکست بازار، باعث دخالت دولت نمی‌شود، اگر افراد بتوانند (با معلوم شدن حقوق مالکیت به وسیله دولت) موارد شکست بازار را درون سازی کنند. شکست بازار به علت هزینه‌های بالای مبادله است؛ زیرا هر مبادله، هزینه‌های متفاوتی دارد و برخی از هزینه‌ها حتی در بازار رقابتی هم هست. به تعبیر «ارو» هزینه‌های اصلی مبادله دوگونه است: هزینه بیرون‌سازی و جلوگیری از ورود دیگران و دیگر هزینه اطلاعات و ارتباطات. وجود دولت باعث کاهش هزینه مبادله می‌شود؛ بنابراین، هزینه مبادلاتی ناشی از بازار، وجود بنگاه را ضروری می‌سازد و شکست بازار و بنگاه به دخالت دولت می‌انجامد و ممکن است وجود دولت، هزینه مبادلاتی را کاهش ندهد؛ بلکه به علت فرصت‌طلبی کارمندان برای اهداف گروهی و گروه‌های ذی‌نفع هزینه را افزایش دهد و به شکست دولت بیانجامد. اهداف این دیدگاه در دخالت دولت به نوعی ترکیبی از دیدگاه نئوکلاسیک و انتخاب عمومی (Imani, 2003) می‌باشد. در حقیقت، نهادگرایان، اقتصاد «بگذار کارش را بکند» را محکوم کرده و معتقدند که دولت باید نقش بیشتری در زندگی اقتصادی و اجتماعی داشته باشد. از دیدگاه آنان این نوع اصلاحات می‌تواند طبقه‌ی کارگران را از افتادن به دامان سوسیالیسم نجات دهد. به این ترتیب، کنترل‌های دسته‌جمعی دولت برای اصلاح مداوم و از بین بردن کاستی‌ها و نبود تعدیل‌های ایجاد شده در زندگی اقتصادی ضرورت می‌یابد. حال این مداخله ممکن است از طریق اعمال مقررات تنظیمی در راستای رفع تضاد میان منافع افراد و اجتماع باشد یا جهت‌دهی صحیح به نظام بازار از طریق اعمال سیاست‌های مصلحتی اقتصاد کلان را شامل شود. یعنی در این مکتب فکری هر دو نوع مداخله‌ی دولت به دلیل این که به عنوان نهادی مکمل بازار و بخش خصوصی است، پذیرفته می‌باشد؛ زیرا لازم است که در نهایت مشکلات رفع (Hosseini, 2007) گردد. بنابراین، در نظریه‌ی نهادگرایان دولت در راستای جبران شکست‌های بازار از طریق نهادسازی، یعنی وضع قوانین، اعمال مقررات تنظیمی و ایجاد سازمان‌هایی در جهت حمایت از نهادهای سیاسی، به مداخله می‌پردازد.

بنابراین، با وصف نقش دولت و میزان دخالت آن برای مقررات‌گذاری در نظریه‌ی نهادگرایی می‌توان به گفتن این اندیشه خطر کرد که دخالت دولت برای تضمین اجرای مفاد قراردادها و نفوذ هنجارهای حقوقی حقوق عمومی در قلمرو حقوق خصوصی حاکم بر قراردادها، در راستای تحقق کارایی و توسعه‌ی اقتصادی پای‌گونه‌ی جدیدی از دولت را به میان می‌آورد که در تقابل با «دولت تصدی‌گر» می‌توان آن را «دولت تنظیم‌گر» توصیف نمود. بدین معنی که مطابق اندیشه‌ی نهادگرایی دولت تنظیم‌گر با «مقررات‌سالاری» مناسب و «دخالت غیرمستقیم» به جای «دیوانسالاری» و «دخالت مستقیم» دولت تصدی‌گر، می‌تواند با فراهم نمودن زمینه‌ها و شرایط لازم، حقوق حاکم بر قراردادها را به سمت تحقق توسعه‌ی اقتصادی معطوف نماید. بر اساس این دیدگاه که دولت را به مثابه‌ی «ناظری مسئول» تلقی می‌نماید، مقررات تنظیمی باید از طریق دولت انجام گیرد. مقرراتی که با هدف تغییر رفتار بنگاه‌ها از طریق قیمت‌گذاری، سطح تولید و یا انجام تبلیغات، مداخلات دولت را توجیه می‌نماید. در نتیجه، «تنظیمات»، بخشی از مداخلات دولت است که برای جلوگیری از سوءاستفاده‌ی بنگاه‌ها از قدرت بازاری صورت می‌گیرد؛ زیرا انحراف از شرایط رقابتی، اعمال تنظیمات را القاء می‌کند. این مداخلات در اصل از طریق قانون رقابت (Hosseini, 2007) انجام می‌شود. بنابراین، دولت تصدی‌گر که به ارائه‌ی خدمات مستقیم از طریق بخش دولتی می‌پردازد، از راه شاخص‌هایی مانند مالیات زیاد، دیوان‌سالاری، حکومت، سلسله‌مراتب اداری و ادغام مراحل مقررات‌گذاری، اجرا و کنترل از دولت تنظیم‌گر متمایز می‌گردد که به ارائه‌ی خدمات غیرمستقیم از طریق بخش خصوصی پرداخته و از طریق شاخص‌هایی مانند مالیات کم، مقررات‌سالاری، حکمرانی، نهادهای مستقل و تفکیک مراحل مقررات‌گذاری، اجرا و کنترل مورد شناسایی قرار می‌گیرد (Rodrik, 2000). در نتیجه، می‌توان بار دیگر به جهت تأکید

تکرار نمود که نهادگرایان با تجویز مداخلات دولت در قلمرو مقررات‌گذاری و تسهیل زمینه‌های لازم برای فعالیت‌های بخش خصوصی، نیل به هدف توسعه‌ی اقتصادی را به واسطه‌ی حقوق حاکم بر قراردادهای دنبال می‌کنند.

توازن قدرت متعاملین قرارداد و نقش دولت

عطف توجه به برقراری و حفظ تعادل و توازن قدرت میان طرفین قرارداد از طرف دولت تنظیمی، یکی از موارد مورد تأکید نهادگرایان در موضوع حقوق حاکم بر قراردادهای می‌باشد. توزانی که در غیاب آن، می‌تواند در سطح کلان منجر به انحصاراتی شود که توزیع عادلانه‌ی منابع و کارایی و توسعه‌ی اقتصادی از طریق قراردادهای را با مخاطراتی جدی مواجه نماید. نیاز به گفتن ندارد که ضرورت‌های اجتماعی و اقتصادی در جوامع پیچیده‌ی امروزی با ایجاد طبقات نابرابر در جامعه با قدرت چانه‌زنی برتر و همچنین داشتن قدرت اقتصادی و دانش تخصصی (Momeni, 2016) در کنار عواملی چون نابرابری سطح وابستگی، انحصار و شرایط اضطراری یک طرف قرارداد، موجب عدم توازن در انعقاد قرارداد و چانه‌زنی در عوضین یا شروط و مفاد قرارداد (Sameti, 2010) شده است. بنابراین، چنین شرایطی، موقعیت قراردادی طرفین را به شدت تحت تأثیر قرار داده و باعث شده تا قراردادی که ایجاد می‌گردد به صورت ناعادلانه و غیرمنصفانه باشد و حقوق طرف ضعیف قرارداد تضییع گردد. لاجرم چنین وضعیتی سبب شده است تا قانونگذاران در کشورهای گوناگون و با روش‌های متعدد برای بازگرداندن وضعیت درهم ریخته‌ی قراردادهای، به عنوان عامل مهم توزیع ثروت و عدالت اقتصادی تلاش نمایند (Emamian, 2018). از این‌رو، تأکید نظریه‌ی حقوق قراردادهای سنتی بر اصل آزادی قراردادی مستلزم این است که تعهدات قراردادی توسط طرفین قرارداد آزادانه پذیرفته شود (Samadi, 2010) و مستلزم آن است که نسبت به هر موقعیت قراردادی و صرف‌نظر از این که طرفین قرارداد چه کسانی‌اند یا رابطه‌ی آن‌ها با یکدیگر چیست و موضوع قرارداد چیست، اعمال شود و در نتیجه هم نسبت به قراردادهایی که در آن طرفین قدرت چانه‌زنی یکسانی دارند و هم در مورد قراردادهایی که در آن طرفین قرارداد به طور برجسته‌ای قدرت اقتصادی، حقوقی، فنی یا اطلاعاتی نابرابری نسبت به همدیگر دارند، قواعد یکسانی اعمال شود. از طرفی دیگر در مورد بعضی عقود، به خصوص در قراردادهای حمایت از مصرف‌کننده، طرف قوی‌تر (تولیدکننده یا عرضه‌کننده‌ی کالا و خدمات) به دلیل داشتن موقعیت برتر اقتصادی و قراردادی، به سوءاستفاده از موقعیت خود ترغیب می‌شود؛ امری که منجر به نوعی عدم تعادل و توازن در قراردادهای خواهد شد. متعاقب این اختلاف و عدم توازن قدرت معاملاتی، قراردادهایی میان افراد منعقد می‌شود که سود یک طرف به بهای سنگینی تمام می‌شود که طرف ضعیف ناچار به تحمل آن است؛ طرف ضعیف برای برطرف کردن نیازش ناچار به انعقاد قرارداد شده است، اما راضی به این امر هم نبوده که تا این حد مورد سوءاستفاده قرار گیرد. قراردادهای فاقد توازن در قدرت معاملاتی دارای ویژگی‌هایی هستند که برخی مربوط به موضوع قرارداد و طرف پیشنهادکننده یا برتر قرارداد و برخی دیگر راجع به مفاد و شکل این قراردادها هستند. همانند خدمت مورد نیاز بیمار در شرایط اضطراری و انحصاری که توسط پزشک متخصص ارائه می‌گردد یا قراردادهایی که در انحصار شخص یا اشخاص خاصی است و امکان چانه‌زنی در مفاد قرارداد وجود ندارد. بنابراین، لازمی اصل حاکمیت اراده و آزادی قراردادی هم آزادی در رویه و شکل انعقاد قرارداد و هم آزادی در ماهیت و مفاد قرارداد است (Keyvani Amina, 2006). استوار بر این استدلال، در واقع کاستی‌های حقوق قراردادی که در آن اصل بر آزادی اراده است و عدالت معاوضی را برای قرارداد کافی می‌داند، منجر به آن می‌شود که طرف قراردادی برتر با داشتن قدرت چانه‌زنی برتر و اعمال شروط غیرمنصفانه، قراردادی نامتقارن انعقاد کند و تعادل قراردادی خدشه‌دار گردد. این غیرمنصفانه بودن حسب مورد ممکن است ناشی از سوء استفاده از موقعیت طرف ضعیف قرارداد و یا عدم کارایی اقتصادی ناظر بر عدم وجود ارزش اجتماعی مستقل برای قرارداد باشد (Safai, 2013)؛ چرا که با توجه به

وضعیت اقتصادی و روند رو به رشد صنایع، نابرابری متعاقدين افزايش یافته و قانونگذاران برای رفع بی‌عدالتی ممکن است قوانین خاص مربوط به نظم عمومی را مانند قوانین مربوط به حمایت از کارگران و مصرف‌کنندگان وضع کنند یا شروط خاصی را در قرارداد جاری بدانند، حتی اگر نسبت به آن، مانند بحث از دادن اطلاعات از طرف فروشنده‌ی حرفه‌ای، توافقی صورت نگرفته باشد.

بدین ترتیب، عدم توازن و تعادل میان متعاملین و طرفین قرارداد می‌تواند قراردادها را در نیل به توسعه‌ی اقتصادی مورد نظر نهادگرایان منحرف و ناکام نماید. توضیح این که مفهوم تعادل قراردادی معنای وسیعی دارد که هم در مرحله‌ی ایجاد قرارداد و هم در مرحله‌ی اجرای آن باید این موازنه در حقوق و تعهدات طرفین برقرار باشد به گونه‌ای که به عدالت نزدیک‌تر گردد. لذا، در مرحله‌ی ایجاد قرارداد، طرف قوی‌تر باید متعهد باشد که اطلاعات قراردادی که در انعقاد قرارداد از سوی طرف مقابل تأثیرگذار است را در اختیار وی قرار دهد. این الزامی است که از نظر نهادگرایان باید از سوی قانون‌گذار تدوین شود و در تمامی عناصری که منجر به عدم تعادل قراردادی می‌گردد، با پیش‌بینی قوانین امری، از عدم تعادل قراردادی جلوگیری کند و ضمانت اجراهای مناسبی در جهت توزیع عدالت و در نتیجه نیل به توسعه‌ی اقتصادی برقرار نماید. یعنی، تمهیداتی در قوانین ببندیشد که طرف قوی قرارداد را ملزم به ارائه‌ی اطلاعاتی که در تصمیم طرف ضعیف قرارداد مؤثر است، در اختیارش قرار دهد. بنابراین، دادگاه‌ها به عنوان نهادهای حاکمیتی وظیفه دارند بر محتوای قراردادها کنترل داشته باشند و در صورت روبرو شدن با شروط ظالمانه، با استفاده از تکنیک‌های مختلف که در نظام‌های حقوقی در اختیار دارند، قراردادها یا شروط ناعادلانه یا غیرمنصفانه را باطل کنند (Katouzian, 2001). اگر چه چنین کنترل قضایی و حقوقی در زمینه‌ی قانونگذاری و حتی تفسیر قوانین به نفع طرف ضعیف و ممانعت از انعقاد و یا بطلان قراردادهایی که برخلاف نظم و منفعت عمومی باشد لازم و ضروری است، با این حال، کافی نیست و به نظر نهادگرایان دولت خود باید مستقیماً در مواجهه با شرایط و واقعیت‌های جدید با تحمیل محدودیت‌های جدید بر آزادی قراردادی در حیطه‌ی قراردادهای خصوصی مداخله نماید و با ابزار قانون، مقررات امری در جهت حمایت از طرف ضعیف قرارداد و مقابله با شروط غیرمنصفانه و ناعادلانه (Katouzian, 2014)، تصویب کند.

بنابراین، عدالت و انصاف اقتضاء دارد که طرفین قرارداد در یک وضعیت منصفانه و متعادل، عقدی را ایجاد نمایند و به حقوق و تعهدات ناشی از آن پایبند باشند. تحقق چنین امری، مستلزم دخالت دولت در این گونه قراردادها است تا توازن و تعادل به قراردادها بازگردد و با تصویب قوانین امری و با ضمانت اجراهای مناسب در مقابله با شروطی که منجر به غیرمنصفانه شدن و ناعادلانه شدن قرارداد می‌شود، تعادل و توازن را به قرارداد بازگرداند و از طریق از طرف ضعیف قرارداد حمایت کند (Nasiri Aghdam, 2005). البته، مطابق نظریه‌ی کلی نهادگرایان که دیدگاه خود را از راهی میان نهادهای خصوصی معطوف به بازار و نهادهای عمومی معطوف به دولت و یا حفظ هر دو قلمرو، پیش می‌برند، معنایی که از نظریه‌ی ایجاد عدالت در قراردادها توسط دولت به عنوان یک راه‌حل، استنباط می‌شود این است که عدالت واقعی در توازن محض نیست بلکه آن است که قرارداد توازن نسبی خود را باز یابد؛ چرا که هیچگاه توازن محض در منافع محقق نمی‌گردد. به عبارتی بهتر، توازن و عدالت مطلق نه ممکن و نه مفید است؛ به این دلیل که می‌تواند انگیزه‌ی تولید ثروت و منفعت از طرف قوی قرارداد که برای خیر جمعی و توسعه‌ی اقتصادی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است را سلب نماید. لذا قضاوت عادلانه و دخالت موجه دولت در قراردادهای خصوصی برای تحقق عدالت و پیگیری توسعه‌ی اقتصادی از این طریق، مستلزم این است که دو هدفی که در ادامه خواهد آمد را مدنظر قرار دهد: الف) - ارزش تخصص و قدرت معاملاتی برتر که ناشی از یک جریان سالم اقتصادی و تلاش و کوشش است حفظ شود؛ پس حق

نیست که دستمزد یک شخص متخصص ویژه همانند یک متخصص معمولی باشد و ب) - شرایط اقتصادی طرف ضعیف و عدم توازن چانه‌زنی طرفین لحاظ شود تا در نهایت معامله‌ای منصفانه شبیه‌سازی شود که در راستای نیل به توسعه اقتصادی از طریق قراردادهای باشد.

تنظیم‌گری دولت در ارتباط با حقوق قراردادهای ایران

با بینشی از چشم‌انداز نظریه‌ی نهادگرایی در راستای توسعه‌ی اقتصادی با تمرکز بر نحوه‌ی تنظیم و اجرای قراردادهای، یکی از مفروضات و مقومات اصلی بحث این است که در ایران حقوق حاکم بر قراردادهای در صورتی می‌تواند مقدمه‌ای برای تحقق توسعه‌ی اقتصادی باشد که جایگاه نهادهای تنظیم‌گر و کارکردهای آنها به روشنی مشخص و تعریف گردد. امری که علاوه بر سازماندهی نظری حقوقی با رویکردی هنجاری به نقش و ظرفیت جایگاه تاریخی دولت و دامنه‌ی مداخلات آن در شئون اقتصادی و همچنین توش و توان نهادهای مستقل و مدنی وابسته است. از این وجه، در قیاس با نهادهای مستقل از دولت در اروپای غربی که نقش مهمی در فعالیت‌های اقتصادی و سیاستگذاری غیردولتی دارند، در ایران ظرفیت چنین نهادهایی بسیار اندک می‌باشد. البته چنین وضعیت و ظرفیت نهادی در اروپا و آمریکای شمالی همواره به یک صورت نبوده است بلکه پس از شکست نظریه‌های سرمایه‌داری در دهه‌ی ۱۹۳۰، اقتصاد جهان به سمت ارائه‌ی تعریفی جدید برای دولت و حوزه‌ی مداخلات آن پیش رفت. در این دوران دولت شبگرد اقتصاددانان لیبرال کنار گذاشته شد و به جای آن در بسیاری مناطق، به ویژه آمریکا و بسیاری از مناطق اروپای غربی، دولت مداخله‌گر برای کاهش بیکاری گسترده و راهنمایی اقتصادها به سمت دولت رفاه ظاهر شد. دولت رفاه به موازات ارائه‌ی خدمات رفاهی، مسئولیت سرمایه‌گذاری برای «توسعه» را بر عهده گرفت. این امر موجب پیدایش بخش عظیمی از فعالیت‌های اقتصادی دولتی شد که قسمتی از آن از طریق ملی کردن بعضی بنگاه‌های خصوصی و قسمتی هم از طریق سرمایه‌گذاری از محل وجوه عمومی در مؤسسه‌های اقتصادی تازه تأسیس دولتی حاصل شد. به این ترتیب، اقتصاد مختلط به وجود آمد، هر چند که الگوی آن در مناطق مختلف، متفاوت بود. در اروپای غربی مؤسسه‌های اقتصادی دولتی در رشته‌های مختلف حاکم بودند و به عبارتی الگوی حاکم بیشتر براساس «مالکیت عمومی» بود، حال آن‌که در آمریکا وضع کاملاً متفاوت بود. در این کشور تعداد مؤسسه‌های اقتصادی دولتی نسبتاً کم بود و اقتصاد بخش خصوصی در مواردی که بیم استفاده از قدرت انحصاری می‌رفت تحت نظارت و مراقبت گسترده‌ی مقررات دولتی قرار گرفت. این رویه ادامه یافت تا این که واکنش‌هایی علیه الگوهای یادشده، در هر یک از مناطق مشاهده شد. واکنش مذکور به صورت انتقاد همزمان از اقتصاد کینزی، دولت رفاه و اقتصاد مختلط ظهور کرد، پس کاهش حجم دولت از طریق فروش مؤسسه‌های دولتی به بخش خصوصی پیشنهاد شد. در نتیجه بسیاری از شرکت‌ها و بنگاه‌های دولتی در بخش‌های مختلف نظیر ارتباطات و مخابرات، آب و برق و گاز به منظور افزایش کارایی به بخش خصوصی واگذار شدند. این پدیده به بهبود شرایط اقتصادی منتهی شد اما مشکلاتی را پدید آورد. به عبارتی شرکت‌های دولتی خصوصی‌شده که اغلب برخوردار از مقیاس فعالیت گسترده بودند، در نهایت یا تبدیل به انحصارات خصوصی شدند یا با یکی دیگر از موارد شکست بازار روبرو شدند و لذا در عمل هدف افزایش کارایی و توسعه‌ی اقتصادی (Nasiri Aghdam, 2005) تحقق نیافت. اما این بار راه‌حل ارائه شده، کمک گرفتن از دولت در جایگزین شدن با بازار نبود بلکه از دولت خواسته شد تا نقش «ناظر مسئول» را در اقتصاد ایفا کند و در هنگام بروز شکست‌های بازار، راهکار جبران آن مورد شکست و نه اداره و مدیریت صنعت مربوطه را اتخاذ نماید. این مسأله در مورد کالاهای عمومی با تقبل مسئولیت «تأمین» به جای «تولید» و در شرایط وجود پیامدهای جنبی با استفاده از ابزار مالیات‌ها قابل حل است. در مواردی که خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی موجب ظهور انحصار خصوصی شود، سیاستگذاران به این نتیجه رسیدند که باید از «مقررات تنظیمی» استفاده نمود. مقررات تنظیمی عبارت از مداخلات دولت برای تغییر رفتار بنگاه‌ها مثل قیمت‌گذاری، سطح تولید

و یا انجام تبلیغات است (Nasiri Aghdam, 2005) و لذا با ساختار بازار کاری ندارد. در نتیجه، تنظیمات، بخشی از مداخلات دولت است که برای جلوگیری از سوءاستفاده‌ی بنگاه‌ها از قدرت بازاری صورت می‌گیرد؛ زیرا «انحراف از شرایط رقابتی» اعمال تنظیمات را القاء می‌کند. مداخلاتی که به طور اصلی از طریق قانون رقابت انجام می‌شود.

استوار بر چنین سیری از اندیشه و عمل مداخلات دولت در روابط و مناسبات اجتماعی به معنای اعم برای نیل به «توسعه‌ی اقتصادی»، در دنیای غرب، در خصوص ایران بنابر با ماهیت تاریخی نهاد دولت در شرق و ضعف در توان و ظرفیت نهادهای مدنی، می‌توان گفت به رغم چالش‌های نظری جدی برای ایجاد یک اقتصاد مختلط و واگذاری بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی و هدایت رفتارهای دولت از سمت «تصدی‌گری» به سوی «تنظیم‌گری»، در عمل چنین هدفی تحقق پیدا ننموده است و همواره دخالت حقوق اساسی در روابط قراردادهای خصوصی که اغلب هم به سوءاستفاده از چنین جایگاهی به نفع دولت ختم شده است، رویه‌ای معمول و متداول بوده است. البته نیاز به گفتن ندارد که از نقطه نظر تاریخی در ایران طی سالیان طولانی اکثر وظایف تنظیم‌گرانه مستقیماً توسط حکومت انجام می‌گرفته است. در دوران دولت‌های تصدی‌گر که عملاً تا ارائه‌ی خردترین خدمات هم در حیطه‌ی وظایف دولت محسوب می‌شده است، به طریق اولی تفکیک مشخصی بین سیاستگذاری و تنظیم‌گری وجود نداشته است. اما با گذشت زمان و تحولات در مفهوم و جایگاه دولت در ایران به تدریج سازمان‌هایی در زیرمجموعه‌ی دولت به وجود آمدند که روی وظایف تنظیم‌گرانه تمرکز داشتند و اموری همچون مجوزدهی، تنظیم بازار و اعمال برخی جرائم بر متخلفان را برعهده داشتند. در واقع، تاریخ موضوع تنظیم‌گری با تأسیس برخی نهادهای تخصصی و صنفی که دارای اختیارات تنظیم‌گری بودند وارد دوران تازه‌ای شد. برای مثال می‌توان به تأسیس قانون وکلا در سال ۱۳۰۹ و سازمان نظام پزشکی در دهه‌ی ۱۳۲۰ اشاره کرد. هر چند ماهیت اصلی این دو نهاد در طول زمان به دلیل این که عمدتاً از سوی عرضه‌کنندگان خدمت تشکیل شده بودند و طبعاً بیشتر به دنبال تأمین منافع عرضه‌کنندگان خدمت بودند، تحت تأثیر غلبه‌ی کارکردهای صنفی به کارکردهای تنظیم‌گرانه قرار گرفته‌اند. در ادامه‌ی این فرایند و به تدریج برخی نهادهای نسبتاً مدرن تنظیم‌گر دولتی مانند سازمان حمایت از تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و سازمان تنظیم مقررات رادیویی نیز با هدف ایفای نقش تنظیم‌گرانه‌ی دولت ایجاد شده‌اند (Emamian, 2018). بدیهی است که تأسیس این سازمان‌ها هرچند به صورت معدود، گامی به سمت شکل‌گیری دولت تنظیم‌گر در ایران شناخته می‌شود.

علاوه بر این، ابلاغ سیاست‌های کلی اصل چهل و چهار قانون اساسی و طرح موضوع خصوصی‌سازی و کوچک‌سازی دولت به عنوان یکی از جهت‌گیری‌های کلان جایگاه دولت و دامنه‌ی مداخلات آن در ایران دهه‌های اخیر را می‌توان یکی از نقاط عزیمت در تشکیل نظام جامع تنظیم‌گری به شمار آورد. در حقیقت با تصویب قانون اجرای سیاست‌های کلی اصل چهل و چهارم قانون اساسی و تشکیل شورای رقابت و مرکز ملی رقابت در سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۳۸۰، مرحله‌ی جدید استقرار نظام تنظیم‌گری در کشور آغاز شد. در این قانون برای شورای رقابت وظایف تنظیم‌گرانه‌ای پیش‌بینی شد و در کنار آن اختیار ایجاد تنظیم‌گران بخشی با تصویب هیأت وزیران در برخی حوزه‌ها نیز به شورای رقابت داده شد. شورای رقابت هم در راستای این وظیفه تلاش‌هایی در جهت ایجاد نهاد تنظیم‌گر بخشی در برخی از حوزه‌ها مانند نفت و برق نمود که در عمل با چالش‌های متعدد مواجه شد. بدین‌سان، به لحاظ تاریخی این مرحله از توسعه‌ی نظام تنظیم‌گری عملاً تلاشی در جهت ایجاد نهادهای نسبتاً مستقل تنظیم‌گری در حوزه‌ی اقتصاد و همزمان با فرایند خصوصی‌سازی بود که به واسطه‌ی ناسازگاری ساختارهای حقوقی و قانونی کشور و مقاومت درونی دستگاه‌های اجرایی ملی (امامیان و دیگران، ۱۳۹۷: ۴۳)، همان‌طور که پیش‌تر از این گفته شد، توفیق چندانی به همراه نداشته است.

بنابراین، همان‌طور که در سطور فوق مشاهده شد به جهت تأکید تکرار می‌شود که به رغم این که الزامات و تمهیداتی در راستای ایجاد دولت تنظیم‌گر به جای دولت تصدی‌گر در ایران فراهم شده است و نهادهایی تأسیس شده‌اند که هر یک به نوعی قسمتی از وظایف تنظیم‌گرانه را انجام می‌دهند، با این حال، نکته‌ی قابل توجه این است که هنوز مرز مشخصی بین وظایف وجود ندارد و هر یک از این نهادها ترکیبی از امور سیاستگذارانه، تنظیم‌گرانه، اجرایی و غیره را انجام می‌دهند. بنابراین، اگر وضعیت و ظرفیت نهادها در ایران مطابق الگوی نظریه اندیشمندان نهادگرایی را بر اساس یک طیف ترسیم نماییم می‌توان گفت که نهادهای عالی سیاستگذاری ملی و تنظیم‌گران حاکمیتی در یک سر طیف، نهادهای نیمه‌مستقل عمومی (بخش غیردولتی غیرخصوصی) که وظیفه‌ی ذاتی تنظیم‌گری بخشی و کارکردی را بر عهده دارند در میانه و نهادهای غیرحاکمیتی شامل نهادهای تخصصی، صنفی و در نهایت تنظیم‌گران اجتماعی در سر دیگر طیف قرار دارند. چنین ترکیب متکثری از سازمان‌های متنوع دخیل در امر تنظیم‌گری، ضمن آن‌که به نوعی تطور تاریخی جایگاه تنظیم‌گری در الگوی حکمرانی ملی ایران را نمایش می‌دهد، بر ضرورت بازبینی کارکردهای نهادهای مزبور و اصلاح سازوکار حکمرانی از منظر تنظیم‌گری تأکید می‌کند.

استوار بر استدلالاتی که آمد چنین به نظر می‌رسد که یکی از مجاری و گذرگاه‌های اساسی برای نیل به توسعه‌ی اقتصادی از طریق حقوق حاکم بر قراردادهای در ایران با توجه به رویکرد نهادگرایی، تمرکز بر کارکرد تنظیم‌گرانه‌ی نهاد دولت و دیگر نهادهایی است که بتوانند چنین نقشی را ایفا نمایند. مسأله‌ای که پیش از هر چیز نیازمند تبیینی روشن از جایگاه و ماهیت این نهادها و کارکردهای نظام حکمرانی است که نقش بارزی در حقوق حاکم بر قراردادهای دارند. از این‌رو، در ادامه و بنا بر چنین ضرورتی سعی می‌شود تا ضمن اشاره به انواع نهادها، کارکردهای پنج‌گانه‌ی نظام حکمرانی شامل سیاستگذاری، تسهیل‌گری، ارائه‌ی خدمات و بازتوزیع ذکر شود. نیاز به گفتن ندارد که الگوی تنظیم‌گری چهار حالت تنظیم‌گری حاکمیتی^۱، خودتنظیم‌گری^۲، تنظیم‌گری خصوصی^۳ و تنظیم‌گری مشارکتی^۴ را شامل می‌شود. در تنظیم‌گری حاکمیتی، نهاد تنظیم‌گر کاملاً در تملک حاکمیت است و در الگوی خودتنظیم‌گری، امور تنظیم‌گرانه توسط فعالین بخش صورت می‌گیرد. در تنظیم‌گری بخش خصوصی نهاد تنظیم‌گر مستقل از حاکمیت و فعالین بخش است و به بخش خصوصی تعلق دارد و الگوی تنظیم‌گری مشارکتی نیز ترکیبی از تنظیم‌گری اشاره دارد که به صورت سنتی شامل مقررات‌گذاری، مجوزدهی، نظارت، مجازات و نیز رصد و اطلاع‌رسانی است. وضعیت و کارکردهای نهادی در ایران را در قالب جدول به شرح زیر می‌توان ترسیم نمود.

1. Statutory Regulation

2. Self-Regulation

3. Private Regulation

4. Co-Regulation

جدول ۱. تصویر کلان اجزای تنظیم‌گری در ایران (Emamian, 2018)

تنظیم‌گری حاکمیتی				خودتنظیم‌گری مستقل		
نهادهای عالی				تنظیم‌گران بخشی حاکمیتی	نهادهای عمومی غیردولتی	بخش خصوصی
مجمع تشخیص مصلحت نظام	هیأت دولت	مجلس و شوراهای عالی	وزارتخانه‌ها	سازمان تنظیم مقررات رادیویی، سازمان تنظیم مقررات صوت و تصویر فراگیر در فضای مجازی و ...	سازمان‌ها و شوراهای مستقل حاکمیتی بخشی (بانک مرکزی) و کارکردی (شورای رقابت) و سازمان استاندارد	انجمن‌ها و اتحادیه‌ها مدنی
سیاستگذاری	سیاستگذاری تنظیم‌گری بازتوزیع	سیاستگذاری تنظیم‌گری	تنظیم‌گری تسهیل‌گری بازتوزیع	تنظیم‌گری تسهیل‌گری	تنظیم‌گری	تسهیل‌گری ارائه‌ی خدمات بازتوزیع
الگوی تنظیم‌گری	-	تنظیم‌گری حاکمیتی	به صورت موردی در برخی کارکردهای تنظیم‌گری حاکمیتی	تنظیم‌گری حاکمیتی	تنظیم‌گری حاکمیتی	خودتنظیم- گری مشارکت حاکمیت
کارکردهای اصلی در تنظیم‌گری	-	کلیه‌ی کارکردها	مقررات- گذاری	کلیه‌ی کارکردها	کلیه‌ی کارکردها	کلیه‌ی کارکردها بجز مقررات- گذاری و مجازات

بر این اساس، بر اهل نظر پوشیده نیست که وضعیت کنونی نظام حکمرانی در ایران به نحوی است که استقرار نظام ملی تنظیم‌گری در کشور می‌تواند راهکار مناسبی برای قرار دادن حقوق حاکم بر تنظیم و اجرای قراردادها در راستای تحقق توسعه‌ی اقتصادی باشد. در ادبیات علمی و نمونه‌های جهانی، زمینه‌سازی اجرایی شدن قراردادها، یکی از مهم‌ترین کارکردهایی است که برای تنظیم‌گری نوین ذکر می‌شود؛ چرا که نظام تنظیم‌گری اعتلایافته ابزارهایی همچون مقررات‌گذاری، تعرفه‌گذاری، تعیین مشوق و جریمه، رسیدگی به دعاوی و شکایات، طراحی مکانیسم شکل‌دهی به قراردادهای هدفمند و طیف وسیعی از ابزارهای تکنیکی، انگیزشی و اجتماعی را در اختیار دارد که با اتکاء به آنها می‌تواند هم به مقررات‌گذاری صحیح و هم به تحقق تمهیدات اجرایی در حوزه‌ی قراردادها معونت لازم را فراهم نماید.

لازم به ذکر است که اشاره به تمایز میان رویکرد سنتی و نوین تنظیم‌گری نیز می‌تواند به اهمیت تحولات در قلمرو تنظیم‌گری برای تعیین چارچوب قراردادهای در نظام حکمرانی عطف توجهی دوباره را نشان دهد. همان‌طور که گفته شد نظریه‌ی دولت تنظیم‌گر در برابر دولت‌های رفاه مطرح شد و حجم بالای مالکیت دولتی و ارائه‌ی خدمات گسترده توسط دولت را مورد نقد قرار داد و بر ضرورت خصوصی‌سازی و کنترل بازار از طریق تنظیم‌گری تأکید کرد. در رویکرد سنتی دولت تنظیم‌گر، دولت تصدی‌های خود را به بخش خصوصی واگذار و خود از طریق نظام تنظیم‌گری، بازار را کنترل می‌کرد. در این رویکرد فقط تنظیم‌گری دولتی وجود داشت و مهمترین ابزار مورد استفاده‌ی دولت در تنظیم‌گری، قانونگذاری و مقررات نویسی رسمی بود. با گذشت زمان و مشخص شدن ناتوانی دولت در انجام بهینه‌ی وظایف تنظیم‌گرانه و عدم کفایت قانون برای کنترل کلیه‌ی بخش‌ها، انتقادهایی به نظریه‌ی دولت تنظیم‌گر وارد شد که موجب تحولاتی در این نظریه شد. در سلسله نظریات مکمل نظریه‌ی دولت تنظیم‌گر، بر استفاده از طیفی از آنچه قانون نرم خوانده می‌شود و ابزارهایی همچون استانداردگذاری‌ها، تعیین چارچوب قراردادهای، ارزیابی‌ها و هنجارهای اجتماعی تأکید می‌شود. همچنین در غالب این نظریات در کنار قانونگذاری، بر نفی مکانیسم سلسله‌مراتبی، و همچنین به کارگیری ظرفیت‌های بخش غیردولتی مانند انجمن‌های کاری، سازمان‌های مردم‌نهاد، فعالین صنایع و حتی بانک‌ها و مؤسسات اعتباری به عنوان تأمین‌کننده‌ی منابع مالی، در اجرای تنظیم‌گری تأکید می‌شود. در رویکرد جدید همچنین محدوده‌ی تحت تنظیم گسترش‌یافته و گستره‌ی وسیعی از فعالین بازارها گرفته تا خود دولت و نهادهای دولتی و حتی نهادهای اجتماعی نیز تحت تنظیم‌گری قرار می‌دهد (Emamian, 2018). بنابراین، در عصر حکمرانی نوین، کنترل نه از طریق مستقیم و نه به وسیله‌ی یک فرد خاص، بلکه به وسیله‌ی کل جامعه صورت می‌گیرد و در واقع کل جامعه، کل جامعه را تنظیم می‌کند.

در ایران نیز علی‌رغم آنکه پس از ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ قانون اساسی و تلاش در راستای خصوصی‌سازی نیاز به تنظیم‌گری به صورت جدی احساس می‌شد، اما هنوز برخی از نگرش‌های سنتی، خصوصی‌سازی و اصلاح نظام دولتی را به صورت مطلق معادل مقررات‌زدایی و حذف هرگونه مداخلات به‌شمار می‌آوردند که آسیب‌های این نگرش در بلندمدت می‌تواند با عدم اجرایی شدن سیاست‌های کلان حاکمیت و تشدید ناکارایی‌های اقتصادی و اجتماعی و تضعیف نظام حکمرانی، به طور عام و اجرای حقوق قراردادهای در راستای توسعه‌ی اقتصادی کشور را تحت تأثیر قرار دهد. تجربیاتی چون ناکارآ بودن مداخلات دولت و وجود مقررات دست و پاگیر نه تنها نباید به تقویت نگرش‌های ضدتنظیم‌گرانه منجر شود، بلکه لزوم توجه جدی‌تر و رفع کاستی‌هایی در این وظیفه‌ی مهم را گوشزد می‌کند. این ناکارایی‌ها هم اکنون در بخش‌های مختلفی در اقتصاد کشور و به ویژه اجرای حقوق حاکم بر قراردادهای و تعیین چارچوب‌های آن‌ها قابل مشاهده است. بنابراین، تقویت نظام حکمرانی تنظیم‌گرانه به شکل نوین بالاترین یکی از مقدمات و لوازم ضروری برای هم‌راستا نمودن حقوق حاکم بر قراردادهای با نیل به توسعه‌ی اقتصادی در کشور محسوب می‌شود.

اصل لزوم مراعات حقوق بنیادین در تنظیم قراردادهای

در کنار ایجاد «نظام جامع حکمرانی تنظیم‌گرانه»، اصل لزوم رعایت حقوق بنیادین در تنظیم قراردادهای نیز یکی از لوازم و مقومات مهمی است که بدون آن امکان نیل به توسعه‌ی اقتصادی به مثابه‌ی پدیده‌ای «پایدار» در کشور امکان‌پذیر نخواهد بود. نیاز به گفتن ندارد که قانون اساسی ایران در فصل سوم تحت عنوان حقوق ملت، حقوق و آزادی‌های بنیادین ملت از قبیل برابری، حق مالکیت، و آزادی اشتغال، را مقرر کرده است، با این حال، در خصوص امکان تأثیرگذاری این حقوق بنیادین در حقوق خصوصی و از جمله حقوق قراردادهای، تبیین روشنی ندارد. بنابراین، بر اهل نظر پوشیده نیست که حقوق حاکم بر قراردادهای در صورتی می‌تواند به مسیری برای نیل به توسعه‌ی کشور بدل شود که

پشتوانه‌ی قانونی روشنی برای عدم مغایرت انعقاد قراردادها با حقوق بنیادین مردم تحصیل نماید. البته اشاراتی در نظام حقوقی ایران در خصوص تأثیر حقوق بنیادین بر حقوق قراردادها وجود دارد لیکن به وجهی که در ادامه خواهد آمد این اشارات به قدر لازم ظرفیت دفاع مشخص و دقیقی از حقوق بنیادین مردم در هنگامه‌ی انعقاد قراردادها و بویژه قراردادهای بین‌المللی را ندارند. اشاراتی که در قالب اصول و موارد قانونی به شرح زیر قابل رصد می‌باشند.

الف- حقوق اساسی به عنوان هنجارهای برتر حقوقی در رأس هرم نظام حقوقی کشور قرار دارند. مفاد هیچ قانونی نباید با این حقوق اساسی مغایرت داشته باشد (اصل ۷۲ قانون اساسی). پس قوانین و مقررات راجع به قراردادها نیز نباید با حقوق اساسی مغایرتی داشته باشند.

ب- در تفسیر قوانین، یکی از بهترین راه‌حل‌ها این است که متن هیچ قانونی بدون توجه به سایر قوانین تفسیر نگردد و به همه‌ی قوانینی که در آن زمینه تا کنون تصویب شده‌اند، توجه شود (Katouzian, 2014). لذا از آنجا که قواعد و مقررات دربردارنده‌ی حقوق اساسی مندرج در قانون اساسی از لحاظ سلسله‌مراتب حقوقی در مرتبه‌ی بالاتری از سایر قواعد و مقررات قرار دارند، پس در تفسیر قوانین نیز قواعد اساسی باید بالاتر از دیگر قواعد قرار بگیرند.

ج- به موجب ماده‌ی ۱۰ قانون مدنی، قراردادهای خصوصی نسبت به کسانی که آن را منعقد کرده‌اند، در صورتی که مخالف صریح قانون نباشد، نافذ است. منظور از مفهوم قانون در این ماده، قانون آمره است؛ چرا که طرفین قرارداد می‌توانند برخلاف قوانین تکمیلی توافق کنند. از آنجا که حقوق اساسی نیز از قواعد آمره هستند، پس امکان توافق برخلاف آن‌ها نیز توسط طرفین قرارداد وجود ندارد. بنابراین، حقوق اساسی اصل آزادی قراردادی را محدود کرده، از این طریق بر قراردادها تأثیرگذار هستند.

د- به استناد روح قانون اساسی می‌توان بیان داشت که قانون اساسی قصد حمایت از حقوق اساسی را چه در رابطه بین دولت با اشخاص خصوصی و چه در رابطه بین اشخاص خصوصی با یکدیگر دارد؛ چرا که بعید به نظر می‌رسد مقنن اساسی قصد این را داشته باشد که برای مثال از حق آزادی اشتغال (اصل ۲۸ قانون اساسی) صرفاً در رابطه بین دولت و اشخاص خصوصی حمایت کند و نقض این حق در رابطه‌ی بین اشخاص خصوصی با یکدیگر را مجاز بداند.

ه- مواد ۹۵۹ و ۹۶۰ قانون مدنی نیز می‌تواند به عنوان مبنایی برای تأثیرگذاری حقوق اساسی در حقوق قراردادهای ایران (Asadi, 2017) تلقی شوند. به موجب ماده‌ی ۹۵۹ قانون مدنی، هیچ کس نمی‌تواند به طور کلی حق تمتع و یا حق اجرای تمام یا قسمتی از حقوق مدنی را از خود سلب کند.

برابر تفسیری از این ماده سلب حقوق مدنی اگر به طور کلی باشد ممنوع و باطل است، لیکن سلب حقوق مدنی به طور جزئی صحیح (Safai, 2013) می‌باشد. سلب حقوق مدنی در صورتی جزئی است که یا نسبت به شخص معین و یا به مدت معین و محدود باشد. برای مثال سلب فروش مبیع توسط خریدار در رابطه با شخص معین یا به مدت دو سال سلب حق به طور جزئی بوده، جایز است (Katouzian, 2001). تفسیر دیگری که از ماده‌ی ۹۵۹ قانون مدنی وجود دارد عبارت حقوق مدنی مندرج در این ماده را صرفاً به مفهوم حقوق مدنی مطلق می‌داند. حقوق مدنی مطلق در برابر حقوق مدنی نسبی قرار دارد. منظور از حقوق مدنی مطلق حقوقی است که هر انسان به صرف انسان بودن و فارغ از شرایط و وضعیت حقوقی خاص دیگر از آن برخوردار است. حق‌هایی مانند حق حیات، حق آزادی و حق مالکیت را می‌توان از مصادیق این نوع حقوق دانست (Imani, 2003). در خصوص قابلیت سلب و اسقاط حقوق مدنی مطلق باید گفت که این حقوق، غیرقابل سلب و انتقال هستند. این حقوق گرچه ظاهراً به عنوان حق شناخته می‌شوند، اما با توجه به ماهیتشان، در واقع در اعداد احکام قرار می‌گیرند.

درست به همین جهت است که امکان سلب آن‌ها خواه به طور کلی یا جزئی وجود ندارد و هیچ‌کس نمی‌تواند به موجب اصل آزادی قراردادی این حقوق را از خود ولو نسبت به شخص معین یا زمان محدود سلب کند؛ چرا که ماده‌ی ۹۵۹ قانون مدنی از قواعد آمره بوده، امکان توافق برخلاف آن ممکن نیست (Imani, 2003). در مقابل منظور از حقوق مدنی نسبی حقوقی هستند که ذاتی انسان نیستند و سلب آن‌ها اگر به طور کلی باشد ممنوع و باطل و اگر به صورت جزئی باشد صحیح است.

ماده‌ی ۹۶۰ نیز یکی دیگر از مواد قانون مدنی است که به نظر می‌رسد با نظریه‌ی تأثیر حقوق اساسی در حقوق قراردادها ارتباط دارد. به موجب این ماده هیچ‌کس نمی‌تواند از خود سلب حریت کند و یا در حدودی که مخالف قوانین و یا اخلاق حسنه باشد از استفاده از حریت خود صرف نظر کند (Asadi, 2017). آزادی‌هایی مانند آزادی بیان و آزادی اشتغال از مصادیق حریت تلقی می‌شوند (Safai, 2013). این آزادی‌ها از مصادیق بارز حقوق اساسی هستند که اشخاص به موجب ماده‌ی مذکور نمی‌توانند آن‌ها را از خود سلب کنند. ذکر این نکته نیز لازم به نظر می‌رسد که این آزادی‌ها را حتی به صورت جزئی نیز نمی‌توان سلب کرد؛ چرا که این آزادی‌ها از قواعد مربوط به نظم عمومی هستند که به موجب ماده‌ی ۹۶۰ امکان سلب جزئی نیز ممکن نیست.

استوار بر این استدالات و تمهیدات حقوقی و با عطف توجه به مطالب مطروحه در خصوص مواد ۵۵۹ و ۹۶۰ می‌توان گفت که میان این موارد با مفاد نظریه‌ی تأثیر حقوق اساسی در حقوق قراردادها دو شباهت به چشم می‌خورد. اول این که همانند نظریه‌ی تأثیر حقوق اساسی در حقوق قراردادها موضوع مواد مذکور نیز راجع به سلب‌ناپذیری حقوق بنیادین به موجب قراردادهای خصوصی است؛ و دوم این که مشابه نظریه‌ی تأثیر حقوق اساسی در حقوق قراردادها به موجب مواد مذکور نیز سلب حقوق بنیادین ولو به صورت جزئی ممکن نیست.

با این توصیف و با توجه به این که در نظام حقوقی ایران مطابق تحلیل فوق، مواردی دال بر عدم مغایرت حقوق قراردادها با حقوق بنیادین قابل مشاهده است، لیکن دعوی اصلی تحقیق حاضر این است که چنین مواردی برای قرار دادن حقوق حاکم بر قراردادها در مسیر توسعه‌ی اقتصادی با منطقی نهادگرایانه کفایت نمی‌کند؛ چرا که اولاً اشاره به حقوق اساسی مطروحه در نظام حقوقی ایران برای این که به عنوان حقوق بنیادین انسانی معنا شود نیازمند تفسیر است و تفسیر در غیاب نهادهای بازدارنده‌ی مستقل می‌تواند مفاهیم را از بار حقوقی آن‌ها خارج نموده و به آن‌ها سویه‌ای سیاسی و ایدئولوژیک ببخشد و دوماً اتکا به اصل عدم مغایرت حقوق خصوصی حاکم بر قراردادها با حقوق بنیادین، می‌تواند مستمسکی برای نقض و تحدید حقوق خصوصی افراد شود و سوماً به نظر می‌رسد تنها مرجع تشخیص عدم مغایرت مذکور و به تبع مجری چنین اراده‌ای در ایران، دولت می‌باشد، حال آن که وظیفه‌ی دولت نسبت به حمایت از حقوق اساسی در روابط بین اشخاص خصوصی را نیز نمی‌توان در حقوق ایران پذیرفت؛ چرا که این روش صرفاً در کشوری قابل پذیرش است که در قانون اساسی آن کشور، دولت مکلف به حمایت از حقوق اساسی شده باشد؛ چنان که در کشور آلمان که دادگاه قانون اساسی این کشور در پاره‌ای موارد از این روش استفاده می‌کند بدین دلیل است که اصل یک قانون بنیادین این کشور، دولت را صراحتاً موظف به حمایت از حقوق اساسی کرده است (Asadi, 2017) اما از هیچ یک از اصول قانون اساسی ایران استدلالی دال بر الزام دولت برای تشخیص و اجرای چنین عدم مغایرتی میان حقوق بنیادین و حقوق حاکم بر قراردادها قابل استنباط و تفسیر نیست.

بنابراین در مقام نتیجه‌ی مستنبط از این مبحث می‌توان گفت که از منطقی نهادگرایانه، حقوق حاکم بر قراردادها از طریق عدم مغایرت این حقوق با حقوق بنیادین به وجه موجود در نظام حقوقی ایران نمی‌تواند در خدمت تحقق توسعه‌ی اقتصادی قرار گیرد بلکه تحقق چنین امری مستلزم پذیرشی عام و جهانشمول از حقوق بنیادین و در عین حال تأسیس نهادهای مستقل از نهادهای حاکمیتی رسمیت یافته است تا امکان

این امر مقدور گردد که چنین حقوقی تابع تفسیرهای محلی و معطوف به منافع جناحی و سیاسی نهادهای دارای قدرت قرار نگیرد و همچنین نهادهای مستقل با جایگاه و ماهیت تعریف‌شده و کارکرد بازدارندگی و تعادل بخشی به نظم سیاسی و حقوقی مانع از انحراف حقوق خصوصی حاکم بر قراردادها شوند. به نظر می‌رسد در صورت استقرار چنین وضعیتی، حقوق قراردادها قادر به زمینه‌سازی‌های لازم برای تقرر و تحقق توسعه و کارآیی اقتصادی در معنای پایدار آن خواهد بود.

تضمین حق مالکیت و حقوق حاکم بر قراردادها در ایران

علاوه بر حکمرانی تنظیم‌گرانه و پشتوانه‌های حقوقی لازم برای تضمین اجرای قراردادها، تضمین حق مالکیت یکی دیگر از نهادهای اساسی برای هدایت حقوق قراردادها در راستای توسعه‌ی اقتصادی در ایران به حساب می‌آید. همان‌طور که گفته شد تأثیر کیفیت نهادی بر توسعه‌ی اقتصادی امری نیست که از نظر اهل اندیشه پوشیده مانده باشد، با این حال از میان نهادهای موجود و ممکن شاید نهاد حقوق مالکیت، بیش از دیگر نهادها برای اجرای حقوق قراردادها به شیوه‌ای که این حقوق را در مسیر نیل به توسعه قرار دهد از اهمیت برخوردار باشد. با وجود چنین اهمیتی که نهاد حقوق مالکیت به طور عام و هدایت حقوق قراردادها در مسیر توسعه‌ی اقتصادی به طور خاص دارد، مراجعه به تاریخ ایران حکایت‌گر فراز و فرودهای مصیبت‌باری است که با وجود همه‌ی تلاش‌های صورت گرفته، برای ما امکان استقرار یک بازار سیاسی کم هزینه و باثبات و به تبع آن تعریف و اجرای یک نظام کارآمد حقوق مالکیت را ناممکن ساخته است و تا زمانی که ریشه‌های عمیق این مسأله به صورت روش‌مند و نظام‌وار مورد واکاوی قرار نگیرد، امکان خروج از دایره‌ی شوم عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی برای ما فراهم نخواهد شد (Momeni, 2016). در حقیقت می‌توان گفت که شواهد کافی موجود این اتفاق‌نظر را پدید آورده که عنصر اصلی در این ماجرا، پدیده‌ی ناامنی است. ناامنی، موجب اختلال‌های بنیادی در فرآیندهای انباشت سرمایه‌های مادی، انسانی، اجتماعی، و نهادی شده و به سهم خود، رویه‌های پر اتلاف در بازارهای سیاست و اقتصاد، بی‌اعتنایی حیرت‌انگیز نسبت به مسأله‌ی بهره‌وری، نافرجام ماندن کوشش‌ها برای تأسیس نهادهای مناسب جهت تسهیل مبادله در همه‌ی بازارها، انعقاد قراردادهای تجاری بلندمدت میان فعالان اقتصادی خارجی و داخلی و غیره را استمرار بخشیده و بنابراین، باعث امکان‌ناپذیری شکل‌گیری تخصص‌گرایی و تقسیم‌کار عقلانی شده است و کیست که نداند تک‌تک این‌ها، ابزارهای اصلی و بنیادی هرگونه پیشرفت، توسعه‌ی اقتصادی و ارتقاء سطح زندگی (Momeni, 2016) هستند.

از دیگر سو، فقدان نهادهای مناسب برای مبادله و انعقاد قرارداد، به ویژه در بازارهای سیاست و اقتصاد، موجب عدم شکل‌گیری قوانین و نهادهای قانونی متناسب با شرایط و نیازهای توسعه‌ی ملی در کشور شده است. در واکنش به این نقیصه، به ویژه طی صد ساله‌ی اخیر، تمایل شدیدی به وارد کردن قوانین و نهادها و نظریه‌های اقتصادی برای پر کردن خلأهای حیاتی وجود داشته است. به وضوح می‌توان دید که به یک اعتبار از هنگام اولین موج انقلاب صنعتی و به اعتباری دیگر، از زمان انقلاب مشروطیت تا امروز، همواره نوعی تنش و ستیز دائمی میان نهادهای رسمی و نظریه‌های رسمی وارداتی با نهادهای غیررسمی و مجموعه عوامل دست‌اندر کار استمرار وابستگی به مسیر طی شده، وجود داشته و این تصادم و تنش و ستیز داخلی، به سهم خود پیچیدگی‌های مسأله‌ی توسعه و توسعه‌نیافتگی در ایران را در ابعاد بی‌سابقه‌ای افزایش داده است. این پیچیدگی‌ها عمدتاً از این واقعیت سرچشمه می‌گیرند که وابستگی به مسیر طی شده، پیوند بسیار مستحکمی با فرآیندهای یادگیری، نهادها، قوانین و نظام ارزش‌های اجتماعی دارد و ترکیب این عناصر چهارگانه است که به رفتار انسان‌ها، شکل و جهت می‌دهد (North, 1998).

از دیدگاه نهادگرایان، عوامل اصلی تغییرات درون‌زا و توسعه‌گرا، سازمان‌های اقتصادی و سیاسی و کارآفرینان مرتبط با آنان هستند که فعالیت‌های خود را در چارچوب نظام پاداش‌دهی و مجموعه فرصت‌های ایجاد شده از سوی نهادها سامان می‌دهند و تغییرات درون‌زایی را ایجاد می‌کنند که منشأ بالندگی و توسعه یا از سوی دیگر، انحطاط می‌شود. مبتنی بر این گزاره‌ی تحلیلی-تبیینی است که می‌توان گفت چارچوب نهادی منبعث از ساخت ناامن، چنین فرصتی را از سازمان‌ها و کارآفرینان ایرانی سلب کرده است. علامت آشکار این پدیده مقیاس تولید بنگاه‌های غیرمولد در بخش‌های کشاورزی و صنعت ایران است. گرایش مسلط کارآفرینان به فعالیت‌های غیرمولد نیز بخش دیگری از این ماجرا را توضیح می‌دهد (Momeni, 2016). در واقع، شرایط ناامن ایران هم به لحاظ جغرافیایی و هم به لحاظ حقوقی و سیاسی در قالب ضعف نهاد حقوق مالکیت باعث شده که هم میزان فعالیت‌های تولیدی در بخش‌های کشاورزی و صنعت بسیار اندک باشد و هم این که کسانی که خطر کارآفرینی را به جان خریده‌اند بیش از آنکه به سمت فعالیت‌های تولیدی تمایل پیدا کرده باشند بر فعالیت‌های خدماتی و غیرمولد تمرکز نموده‌اند؛ چرا که فعالیت‌های اخیر در شرایط فقدان و ضعف نهادهای حقوقی، دست‌کم اطمینان‌آورتر از فعالیت‌های درازمدت‌تر تولیدی بوده‌اند. بدیهی است که چنین امری به نوبه‌ی خود به یکی از موانع اصلی توسعه‌نیافتگی اقتصادی در فراخنای ایران تبدیل شده است.

در این اثنا، به تناسب بحثی که در ارتباط با حقوق مالکیت و نسبت آن با حقوق حاکم بر قراردادهای راستای توسعه‌ی اقتصادی مطرح شد می‌توان گفت کارآمدی حقوق مالکیت نقشی بسیار اساسی در شکل‌گیری روند ارتقای فناوری و توسعه‌یافتگی اقتصادی دارد؛ زیرا در عین این که زمینه‌ساز تشکیل دیگر سازمان‌ها و نهادها خواهد شد، فعالیت نهادهای مذکور را به سمت فعالیت‌های مولد سوق خواهد داد. در این ارتباط بدیهی است که کارآمدی نهاد حقوق مالکیت، باعث انعقاد قراردادهایی خواهد شد که هم درازمدت‌تر و هم در راستای فعالیت‌های مولدتر جهت‌دهی خواهند شد. در حقیقت، امنیت حقوق مالکیت به این معنا است که تا چه حد، از شهروندان، دارایی آن‌ها، نتایج کارها و ابتکارات آن‌ها محافظت می‌شود. حمایت قوی و مؤثر از حقوق مالکیت، زیرساخت اساسی سرمایه‌گذاری به ویژه سرمایه‌گذاری در تحقیقات و فن‌آوری است. بعضی از آثار وجود امنیت حقوق مالکیت عبارت از ایجاد محیط پاداش‌دهنده به نوآوری و در نتیجه، افزایش انگیزه‌ی نوآوری، تشویق کشف روش‌هایی با هزینه‌ی کمتر برای تولید و توزیع فرآورده‌های موجود، دعوت به عرضه‌ی محصولات، دانش فنی و خدمات جدید، تشویق انتقال دانش فنی، افزایش انگیزه‌ی کارآفرینی، بهبود کیفیت نیروی کار، افزایش سرمایه‌گذاری جدید، (Sameti, 2010) و انعقاد قراردادهای درازمدت و مولد می‌باشد که نتیجه‌ی طبیعی هر یک از این موارد افزایش کارایی و توسعه‌ی اقتصادی می‌باشد. بر این اساس، امنیت حقوق مالکیت و قابل انتقال بودن اموال به این دلیل که مالکان اطمینان دارند در آینده‌ی نزدیک یا دور، به سود حاصل از سرمایه‌گذاری‌هایشان خواهند رسید (صامتی و دیگران، ۱۳۸۹: ۸۶)، هم انعقاد قراردادهای و اجرای به موقع آن‌ها را تسهیل می‌کند و هم باعث افزایش سرمایه‌گذاری می‌شود. بدیهی است تخصیص دارایی‌ها نیز با وجود امنیت حقوق مالکیت کارآمدتر است و زمینه‌ها و افق‌های امنیت-بخش و امیدآفرینی را خلق می‌نماید؛ چرا که مالکان و طرفین قراردادهای مولد با احساس امنیت از حفظ حقوق مالکیتشان دارایی را که دارای ارزش بیشتری باشد، از طریق انعقاد قراردادهای کلان خریداری می‌کنند. در حقیقت مصداق این استدلال در مورد امنیت «قراردادهای» از این جهت صادق است که وقتی این احتمال وجود دارد که شریک تجاری افراد- که ممکن است شامل دولت هم شود- از قرارداد پیرونی نکند یا وقتی کارگران همان‌طور که توافق کرده‌اند، کار نکنند، هزینه‌ی مبادله و در نتیجه، هزینه‌ی تولید افزایش و تولید کاهش می‌یابد. از این‌رو، در

روند رشد و توسعه، وجود یک ساز و کار اجرایی قوی و یک ساختار قضایی مورد اطمینان، برای تضمین امنیت حقوق افراد بسیار مهم است (Rodrik, 2000)؛ زیرا به طور خلاصه کنترل اموال از طریق انعقاد قراردادهای تضمین‌شده، مهم‌تر از مالکیت آن است.

بنابراین، حمایت از افراد و حقوق قانونی آن‌ها عامل اساسی در رشد و توسعه‌ی جوامع مختلف محسوب می‌شود، در واقع، این عامل از جمله‌ی مهم‌ترین وظایف دولت‌ها محسوب می‌شود. عدم حمایت از افراد به منظور برخورداری از حاصل فعالیت‌شان، نبود قواعد مربوط به حمایت از قراردادها و توافقات دو جانبه برای حل و فصل اختلافات موجب کاهش انگیزه برای انجام فعالیت‌های اقتصادی خواهد شد، که توسعه‌ی اقتصادی را کاهش می‌دهد. یک کارآفرین تنها زمانی انگیزه برای ابتکار دارد که بتواند بازده حاصل از ابتکار را در کنترل خود داشته باشد (Sameti, 2010). از این رو، حمایت از حقوق مالکیت تا حد زیادی سازمان‌دهنده‌ی ضروری و تکمیلی فعالیت‌های دولت و بازار است که حقوق قراردادها در چارچوب و در ارتباط با آن‌ها صورت می‌پذیرد. به عنوان مثال، بدون حفاظت از حقوق مالکیت افراد، دولت نمی‌تواند منابع را به طور بهینه تخصیص دهد و یا بازار آزاد، نمی‌تواند درست عمل کند. نیاز به گفتن ندارد، که وجود یک نهاد حقوق مالکیت قوی به نوبه‌ی خود در گرو وجود نهادها و سازمان‌های تکمیلی از جمله نهاد قضایی مستقل، تصمیم‌گیری‌های سیاسی و گروه‌های هم‌سود ذی‌نفع (World Bank, 2002) و نهادهای مدنی مستقل است. نهادهایی که به نحوی همبسته و در عین حال مستقل می‌توانند هم به انعقاد قراردادهای مولد و کارآ کمک نمایند و هم آن‌ها را به سمت نیل به توسعه‌ی اقتصادی رهنمون شوند.

بدین ترتیب، حقوق مالکیت تأثیر اصلی و اساسی بر کارایی و رقابت‌پذیری دارد که از این مسیر تأثیر عمده‌ای بر توسعه‌ی اقتصادی می‌گذارد. از آنجا که حقوق مالکیت از یک سوی به مالک این امکان را می‌دهد که مانع استفاده‌ی رایگان دیگران شود و از سوی دیگر، انگیزه‌ی سرمایه‌گذاری برای بهبود کیفیت منابع را افزایش می‌دهد، بنابراین، نوعی تضمین برای تداوم و رشد تولید ایجاد می‌کند. در عین حال، حقوق مالکیت چارچوب نهادی لازم برای تخصیص منابع را فراهم می‌آورد (Renani, 1997). استوار بر این استدلال‌ات می‌توان گفت که حقوق مالکیت از طریق گسترش ابزارها و روش‌های تضمین وام و کاهش ناطمینانی، افزایش پس‌انداز و گسترش امکان ورود انواع دارایی به بازارهای مالی و سرمایه‌ای، گسترش امکان استفاده از سرمایه‌های کوچک و کاهش ریسک سرمایه‌گذاری، تأثیر گسترده‌ای بر تسهیل و تشدید رقابت‌پذیری دارد. از این رو، حقوق مالکیت سبب افزایش بازدهی حاصل از دارایی‌های افراد می‌شود (Renani, 1997). بدیهی است تحقق هر یک از این موارد پیش از هر چیز نیازمند یک نظام حقوقی روشن و متعین حاکم بر قراردادهایی است که مناسبات موجود تولید را انتظام می‌بخشد. بنابراین، با توجه به تأثیر کیفیت نهادی و از جمله دو نهاد حقوق مالکیت و اجرای قرارداد بر توسعه‌ی اقتصادی از منظر نهادگرایی، به شرحی که آمد، می‌توان گفت حقوق قراردادها در ایران در صورتی می‌تواند یکی از زمینه‌های لازم و مقوم خود برای تحقق توسعه‌ی اقتصادی را بیابد که نهاد مالکیت امنیت لازم را داشته باشد. امری که در عین حال مستلزم این است که نهاد و رویه‌های قضایی، تصمیم‌گیری‌ها و نهادهای مدنی جایگاه مستقل داشته باشند و به این سمت حرکت نمایند.

قوانین و مقررات اضافی و پیچیده و تأثیر آن بر حقوق قراردادها در ایران

در مباحث و عناوین پیشین نسبت میان «حکمرانی تنظیم‌گرا»، «پشتوانه‌های حقوقی لازم برای تضمین اجرای قراردادها» و «نهاد حقوق مالکیت» با حقوق حاکم بر قراردادها برای نیل به توسعه‌ی اقتصادی در ایران به صورت جداگانه مورد سنجش قرار گرفت؛ در ادامه سعی بر آن است تا یکی دیگر از این مکانیسم‌ها، یعنی تأثیر «مقررات اضافی» بر حقوق قراردادها در ایران مورد بررسی قرار داده شود.

از جمله عوامل اثرگذار بر توسعه اقتصادی در نسبت با قوانین و مقررات این است که ضوابط، قوانین و مقررات تا چه اندازه ورود به بازار را محدود می‌کنند و از آزادی شرکت اشخاص در مبادلات داوطلبانه می‌کاهند. از این‌رو، در صورت بالابودن هزینه‌های تولید و همچنین هزینه‌های خارج کردن کالا از کشور، احتمال این که شرکت‌ها وارد بازار شوند (World Bank, 2002) بسیار پایین است. معمولاً قوانین به دلیل شکست‌های بازار تصویب و اجرا می‌شوند و از یک دیدگاه سبب ارتقای رفاه و بهزیستی اجتماعی می‌شود. اما مطابق با نظریه انتخاب عمومی، نتیجه قوانین اضافی، ایجاد گروه‌های هم‌سود با قدرت سیاسی نامتناسب است. اثرات مضر قوانین بر توسعه اقتصادی، در بیشتر موارد، تا حد زیادی مربوط به ایجاد زمینه‌ی فساد مالی است. به بیان دیگر، قوانین و مقررات اضافی و پیچیده با ایجاد پدیده رشوه‌خواری باعث افزایش ناکارآمدی می‌شوند (Mauro, 1995)؛ چرا که یکی از ضرورت‌های تحول‌آفرینی و هوشمندسازی نظام اقتصادی در کشور باز کردن غل و زنجیرهای خود ساخته از جمله قوانین موازی و مقررات اضافی از دست و پای این نظام است. نیاز به گفتن ندارد که منطق مقررات‌زدایی این است که مقررات ساده‌تر و کمتر اما کیفی‌تر و دقیق‌تر موجب افزایش بهره‌وری، کارایی و پویایی نظام اقتصادی می‌شود و همچنین انجام اصلاحات و کاهش تورم مقررات در نظام اقتصادی از جمله‌ی شاخص‌های عملیاتی در دوره‌ی تحول و توسعه می‌باشد. به هر صورت بر اهل نظر پوشیده نیست که وجود قوانین و دستورالعمل‌های متعدد، اضافی و پیچیده موجب عدم شفافیت و طولانی شدن فرآیندها می‌شود در حالی که می‌توان با قوانین روشن و صریح، از نوشتن چند مرتبه و تکراری آن که منجر به افزایش و توسعه‌ی حجم قانون و سردرگمی ذینفعان می‌شود جلوگیری کرد (Tasnim News Agency, 2022). از نظر اهل فن برای مقررات‌زدایی و حذف مقررات اضافی و انجام اصلاحات مقرراتی در نظام اقتصادی باید به سه مؤلفه‌ی ضروری توجه کرد. نخست؛ توجه به قوانین بالادستی و برنامه‌ی توسعه و برنامه‌های قوه‌ی مجریه برای این که مقررات‌زدایی و انجام اصلاحات مقرراتی در راستای تحقق این اهداف پیگیری و اجرا شود. دوم؛ مجموعه‌های نظارتی موجود در نظام اقتصادی کشور مانند دادستانی انتظامی که وظیفه‌ی نظارت، هماهنگی و به چالش کشیدن مقررات دست و پا گیر را بر عهده دارند و سوم؛ مراکز آموزشی و پژوهشی، وظیفه‌ی شناسایی و ارائه‌ی مشاوره به واحدهای مقررات‌گذار را بر عهده بگیرند (Tasnim News Agency, 2022). بدین‌سان، همان‌طور که خلأ مقررات در نظام اقتصادی کشور می‌تواند مانعی جدی بر سر راه توسعه‌ی اقتصادی باشد به همان میزان تورم قوانین و مقررات اضافی و پیچیده، نظام مذکور را دچار اختلال نموده و در این ارتباط زمینه‌های سرمایه‌گذاری و انعقاد قراردادهای مفید و مؤثر برای تحرک و رشد اقتصادی را با رکود و بن‌بست مواجه می‌نماید.

علاوه بر این، در بازار اعتبارات و انعقاد قراردادها از طریق قانون‌زدایی و رفع ممنوعیت، بازارهای اقتصادی ایجاد می‌شوند که مقداری از ریسک را تقبل کرده و ریسک را میان افراد توزیع می‌نمایند. کاهش ریسک باعث افزایش سرمایه‌گذاری و به دنبال آن توسعه‌ی اقتصادی می‌شود. همچنین، در برخی کشورهای کم‌درآمد و درحال توسعه به دلیل بی‌توجهی به روش‌های ناکارای مالی و بنابراین، ایجاد فضای بیشتر برای ناکارآمدی‌ها، کاهش قوانین، اعتبارات و فرایندهای خصوصی‌سازی نظام بانکی یا آزادسازی سازمان‌های اعتباری خارجی، می‌تواند اثرات مثبت قابل توجهی برای توسعه‌ی این کشورها داشته باشد (Lundstrom, 2002). بنابراین، استوار بر نسبتی که میان مقررات‌زدایی و قانون‌زدایی و پویایی و تحرک نظام اقتصادی در کشور به شرحی که آمد برقرار شد می‌توان بیان داشت که حقوق حاکم بر قراردادها در ایران در صورتی می‌تواند در خدمت توسعه‌ی اقتصادی قرار گیرد که قوانین و مقرراتی ساده و مشخص در این حوزه تدوین شده و از مقررات پیچیده، اضافی و موازی خودداری شود؛ چرا همان‌طور که گفته شد قوانین پیچیده و مقررات اضافی در قلمرو حقوق حاکم بر قراردادها باعث می‌شود که یا انعقاد قراردادهای کارآمد و مفید برای توسعه‌ی اقتصادی با اختلال مواجه شود و یا این که هزینه‌ی انعقاد چنین قراردادهایی تا

آن اندازه افزایش یابد که انگیزه‌ی طرفین قراردادهای برای ورود به چنین مبادلاتی کاهش پیدا نماید. بدیهی است که هرچه میزان انعقاد قراردادهای مولد و مفید که تحرک اقتصادی در کشور را افزایش دهد کاهش پیدا کند به همان میزان زمینه و تمهیدات لازم برای مبادلات و کارهای تولیدی کاهش پیدا می‌نماید و زمینه‌های فساد مالی از طریق انعقاد قراردادهای غیرمولد، سوداگرانه و واسطه‌گرایانه که با قصد سودجویی انجام می‌پذیرند افزایش پیدا می‌کنند. بر این اساس، نیاز به گفتن ندارد که یکی از پیش‌شرط‌های توسعه‌ی اقتصادی از طریق حقوق حاکم بر قراردادهای در ایران اصلاح نظام قانون‌گذاری در کشور از طریق مقررات‌زدایی و قوانین اضافی است که در نتیجه‌ی شکست‌های پی در پی نظام بازار و سیاست‌گذاری‌های خصوصی‌سازی تنظیم و تصویب می‌شوند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مسأله‌ی پژوهش حاضر مبنی بر چگونگی قراردادادن حقوق حاکم بر قراردادهای در مسیر نیل به توسعه‌ی اقتصادی با تأکید بر رویکردی نهادگرایانه استدلال شد که رابطه‌ی «قوانین» و «دولت» رابطه‌ی یک‌سویه و تک‌بعدی نیست. قائلان به رابطه‌ی یک‌سویه و تک‌بعدی میان قوانین و دولت، از نقطه‌نظر تاریخی، به «نظریه‌های دولت‌محور» و «نظریه‌های جامعه‌محور» راه می‌برند؛ چرا که این نظریه‌ها نیز با نگاه و نگرشی تک‌بعدی حق تقدم و تعیین‌کنندگی را به یکی از دو نهاد دولت یا جامعه نسبت می‌دادند. حال آن‌که نهادگرایان با طرح نظریه‌ی «دولت تنظیم‌گر»، تنظیم‌گری دولت را برای قرار گرفتن قراردادهای بر روی ریل توسعه‌ی اقتصادی ضرورتی غیرقابل چشم‌پوشی می‌دانند. سپس، این جریان فکری با طرح سه‌گانه‌ی «مستبد غایب»، «مستبد غالب» و «مستبد مقید» به طرح این اندیشه مبادرت می‌ورزند که نه مستبد غایب مد نظر لیبرال‌ها و نه مستبد غالب مورد نظر جمهوری‌گرایان فرانسوی هیچ کدام زمینه‌ی مساعدی برای تحقق توسعه‌ی اقتصادی از طریق قراردادهای فراهم نخواهند کرد بلکه این دخالت دولت در مقام «مستبد مقید» و در پرتو وجود یک جامعه‌ی قوی که طناب‌های مهار دولت را در دستان خود داشته باشد است که می‌تواند با دخالت از طریق امر تقنین، موتور قراردادهای را در راستای نیل به توسعه‌ی اقتصادی به حرکت درآورد علاوه بر آن نیز کاهش دخالت دولت و کاستن از اعمال تصدی‌گرانه در نظام اقتصادی و ایجاد فعالیت‌های تنظیم‌گرانه از طریق نهادهای تنظیم‌گر است که حقوق حاکم بر قراردادهای می‌تواند در مسیر توسعه‌ی اقتصادی قرار بگیرد. علاوه بر این، تنظیم و اجرای قراردادهای بیش و پیش از هر چیز نیازمند وجود یک نظام حقوقی است که به عنوان یک دستورالعمل و برنامه‌ی جامع، عمل نماید و اجرای مفاد قراردادهای را تضمین نماید. امنیت حقوق مالکیت، به مثابه‌های وجود نهادهای حمایت‌کننده از حقوق مالکیت، قوانین و مقررات حاکم در یک جامعه می‌باشند که از یک سو از حقوق شهروندان در برابر قدرت دولت و طبقه‌ی قدرتمند جامعه حفاظت و حمایت می‌کنند و از دیگر سو با ایجاد اطمینان از سرمایه‌گذاری در نزد سرمایه‌گذاران زمینه را برای انعقاد قراردادهای مولد و درازمدت در راستای تحول و توسعه‌ی اقتصادی فراهم می‌نماید. در نهایت، حذف مقررات اضافی و پیچیده و ایجاد قوانین ساده و مشخص ضمن این که فرصت‌های فساد مالی را از بین می‌برد، باعث می‌شود تا انگیزه‌های افراد را از قلمروهای سودگرانه و سودجویانه به سمت قلمروهای تولیدی هدایت نماید؛ چرا که وجود قوانین مشخص، هزینه‌های انعقاد قرارداد در زمینه‌ی فعالیت‌های تولیدی را کاهش و ریسک فعالیت‌های سوداگرانه و سودجویانه را افزایش می‌دهد و در نتیجه وجود چنین شرایطی می‌تواند به پویایی اقتصاد تولیدی و در نهایت رشد و توسعه‌ی اقتصادی منجر شود.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

The role of legal institutions in economic development has long been a subject of academic and policy debates. Scholars from different schools of thought have attempted to explain the mechanisms through which contract law and state institutions influence economic outcomes. The present study investigates the position of the state institution and its implications for contract law in Iran's economic development. Drawing on an institutionalist framework, this study argues that state intervention in contract law is necessary for ensuring justice and maintaining economic stability, especially in transitional economies such as Iran. The findings suggest that unregulated markets, in the absence of government oversight, often fail to achieve fairness and efficiency, while excessive government interference can stifle market operations and innovation. Thus, a balanced approach that combines regulatory oversight with market autonomy is essential for fostering sustainable economic development. Moreover, the security of property rights and the elimination of unnecessary and opaque regulations are crucial for facilitating productive contracts, which serve as key drivers of economic growth.

From an institutionalist perspective, the presence of stable and predictable legal institutions is fundamental to economic development. Institutional economists argue that well-defined property rights and contract enforcement mechanisms contribute to lower transaction costs and higher levels of economic activity (North, 1998). The inefficiencies associated with poorly enforced property rights often deter investment, leading to economic stagnation. In Iran, the regulatory framework governing contracts has historically been characterized by excessive complexity and government intervention, which has created inefficiencies in contract execution (Nasiri Aghdam, 2005). In many cases, economic actors have been forced to navigate a labyrinth of legal obstacles, resulting in high transaction costs and a reluctance to engage in long-term economic planning. Scholars have pointed out that a robust legal system should provide a balance between protecting contractual freedom and preventing exploitation through unfair contractual terms (Keyvani Amina, 2006). Therefore, Iran's policymakers should focus on revising legal frameworks to create a more predictable and transparent contracting environment that fosters economic growth.

One of the key challenges in Iran's legal and economic framework is the balance between state regulation and market autonomy. In the classical liberal tradition, proponents of laissez-faire economics argue that minimal state intervention allows market forces to operate efficiently. However, institutionalists counter this view by emphasizing the role of government in correcting market failures and ensuring equitable outcomes. The Iranian legal system has oscillated between these two extremes, at times embracing a highly centralized, government-led economic model and at other times advocating for privatization and deregulation (Rodrik, 2000). Empirical studies indicate that an optimal approach involves a hybrid model in which the state provides regulatory oversight to prevent abuses while allowing market forces to operate within a framework that promotes economic efficiency (De Soto, 2006). In practice, this requires well-crafted legal mechanisms that not only regulate contracts but also foster innovation and entrepreneurship. Legal scholars argue that the presence of strong, impartial institutions that enforce contracts fairly and efficiently is a necessary condition for economic progress.

Another fundamental aspect of contract law's role in economic development is the need for mechanisms that guarantee contract enforcement. In many developing economies, weak judicial systems and corruption undermine the credibility of contractual agreements, leading to increased risk and economic inefficiencies. The absence of effective legal remedies discourages investment and contributes to economic uncertainty. In Iran, a history of legal inconsistency has led to unpredictability in contract enforcement, which, in turn, has discouraged foreign and domestic investors from engaging in long-term business activities (Samadi, 2010). Institutionalists argue that a well-functioning contract enforcement system enhances trust and facilitates market transactions, thereby promoting economic stability (Dadgar, 2014). A comparative analysis of legal frameworks in successful economies demonstrates that judicial independence and procedural efficiency are critical determinants of economic growth. Consequently, Iranian policymakers must prioritize legal reforms that enhance judicial transparency and reduce bureaucratic inefficiencies.

The role of contract law in economic development extends beyond individual transactions and into broader macroeconomic policy. Regulatory frameworks influence the allocation of resources, the efficiency of capital markets, and the overall business climate. When contract law is overly restrictive or inconsistently applied, economic actors face significant barriers to entry and expansion. This is particularly evident in Iran, where regulatory barriers and legal uncertainties have hampered entrepreneurial activity and discouraged investment in high-risk, high-reward industries (Momeni, 2016). Furthermore, the absence of a legal framework that adequately protects property rights exacerbates the risk for businesses, leading to capital flight and economic stagnation (Renani, 1997). Scholars have highlighted the importance of contract standardization and legal predictability as essential components of economic policy aimed at fostering sustainable development. Thus, a modernized and well-structured legal framework that reduces legal ambiguities and enhances enforceability is necessary for stimulating economic growth in Iran.

In conclusion, the findings of this study underscore the necessity of legal and institutional reforms in Iran to create an economic environment conducive to development. A regulatory model that strikes a balance between government oversight and market autonomy is crucial for ensuring justice and economic efficiency. By enhancing contract enforcement mechanisms, protecting property rights, and eliminating unnecessary regulatory barriers, Iran can pave the way for sustained economic growth. The study's implications suggest that policymakers must adopt a forward-looking approach that aligns Iran's legal frameworks with global best practices in contract law. While historical and institutional constraints may pose challenges to reform, a strategic and well-implemented legal transformation has the potential to unlock new economic opportunities and drive national development.

References

- Asadi, A. (2017). The theory of the impact of constitutional law on contract law and its position in Iranian law. *Quarterly Journal of Comparative Legal Studies*, 21(2).
- Dadgar, Y. (2014). The impact of property rights institutions and contractual institutions on economic growth with an emphasis on Iran. *Quarterly Journal of Strategic and Macro Policies*, 2(7).
- De Soto, H. (2006). *The Mystery of Capital: Why Capitalism Succeeds in the West and Fails Everywhere Else* (Translated by F. Tafazoli ed.). Nashr-e Ney, Tehran.
- Emamian, S. M. (2018). National Regulatory System.
- Hosseini, S. S. (2007). Interaction between government and market and the regulatory approach in Iran's economy: A reflection on the general policies of Article 44 of the Constitution. *Quarterly Journal of Economic Research and Policies*, 15(43).
- Imani, F. (2003). Interpretation of civil law. *Modarres Quarterly*, 70(1).
- Katouzian, N. (2001). *Civil Law: General Rules of Contracts* (Vol. 1). Shareholder Publication Company, Tehran.

- Katouzian, N. (2014). *Introduction to the Science of Law and Study of the Legal System in Iran*. Shareholder Publication Company, 93rd ed., Tehran.
- Kerkmeester, H. (1999). *Institutional Methodology: General*.
- Keyvani Amina, M. (2006). Familiarity with the Institutionalism School. *Sadegh Thought Quarterly*, 22.
- Lundstrom, B. S. (2002). Effects of Economic Freedom on Economic Growth and the Environment (The relevance of cross-country regressions). *Department of Economics, Göteborg University*.
- Mauro, P. (1995). Corruption and Growth. *Quarterly Journal of Economics*, 110, 681-712. <https://doi.org/https://doi.org/10.2307/2946696>
- Momeni, F. (2016). *Technological transformations and the future of development in Iran*. Nethgara Publications, 1st ed., Tehran.
- Nasiri Aghdam, A. (2005). New Institutional Economics. *Takapu Quarterly*(11 & 12).
- North, D. (1998). *Institutions, Institutional Change, and Economic Performance* (Translated by M. R. Moeini ed.). Planning and Budget Organization Publications, Tehran.
- North, D. (2017). *In the Shadow of Violence* (Translated by M. Mirdamadi & M. H. Naeimi Pour ed.). Rozaneh Publications, 3rd ed., Tehran.
- Renani, M. (1997). *Market or non-market: Examining institutional barriers to the efficiency of the market economic system in Iran*. Planning and Budget Organization, Center for Economic-Social Documents and Publications, Tehran.
- Renani, M. (2005). *Market or non-market? Examining institutional barriers to the efficiency of the market economic system in Iran*. Management and Planning Organization, 2nd ed., Tehran.
- Rodrik, D. (2000). Institutions for High-Quality Growth: What They are and How to Acquire Them. *NBER Working Paper*, 7540. <https://doi.org/https://doi.org/10.3386/w7540>
- Safai, S. H. (2013). *Civil Law: Persons and Minors*. SAMT Publications, 19th ed., Tehran.
- Samadi, A. H. (2010). The concept and economic effects of property rights: An institutional approach. *Quarterly Journal of Law*, 40(101).
- Sameti, M. (2010). The security of property rights, laws, and regulations for economic growth. *Quarterly Journal of Economic Researches in Iran*, 15(44).
- Tasnim News Agency. (2022). The shackles of parallel laws and additional regulations on the tax system must be removed. <https://www.tasnimnews.com/fa/news>
- World Bank. (2002). *World Development Report 2002: Building Institutions for Markets*. Oxford University Press, New York.